

طبقه کارگر این توازن قوا را تغییر می دهد!

بر اساس گزارش و با استناد به داده های صندوق بین المللی پول در ماه آوریل ۲۰۲۱، لیستی از رتبه بندی میزان دستمزد کارگران کشورهای مختلف تنظیم شده است که بر اساس داده های این نهاد بین المللی، ایران در رتبه ۱۶۰ قرار دارد. در این رتبه بندی ایران پس از گامبیا و حتی افغانستان که در رتبه ۱۳۹ قرار دارد، همچنین پایین تر از بنگلادش، لیبی و عراق گزارش شده است. ایران با تورم نقطه به نقطه ۵۰ درصدی، ششمین تورم بالای جهان را دارا است. بر اساس آمارهای خود رسانه های دولتی خط فقر در ایران از مرز ۱۰ میلیون تومان نیز گذشته است و همچنین بیشتر از ۶۰ درصد مردم زیر خط فقر قرار دارند. با اینکه حتی بر مبنای قانون کار ضد کارگری رژیم در پروسه تعیین دستمزدها بایستی ابتدا تورم واقعی و نرخ سبد کالایی مشخص شود، اما واقعیت اینست که دستمزد یک ماه کارگران تنها ۳۰ درصد هزینه های زندگی آنها را پوشش می دهد، یعنی دستمزد کارگران کفاف هزینه های ۱۰ روز اول ماه را نمی دهد. بر همین اساس هزینه های زندگی کارگران در ۲۰ روز باقی مانده بایستی با شغل های دوم و سوم تامین شود. به بیانی دیگر در حال حاضر میزان واقعی دستمزد تنها کفاف زنده ماندن کارگران و خانواده شان می باشد. به گزارش رسانه های دولتی، نرخ تورم در مواد خوراکی بیشتر از ۶۰ درصد اعلام شده است. اگر در خوشبینانه ترین حالت نرخ تورم سال ۱۴۰۰ را بالای ۵۰ درصد در نظر



گرامی باد هشتت مارس روز جهانی زن

بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در مورد تهاجم نظامی دولت روسیه به اوکراین



جنگ امپریالیستی و ضد بشری باید متوقف شود!

درس ها و دستاوردهای جنبش مطالباتی معلمان

جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

زیر نظر هیئت تحریریه

سردبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه ۴×۶ با سایز ۱۲ است.

در ایران سرمایه داران، صاحبان صنایع و دولت به عنوان خریداران نیروی کار با تکیه بر وجود ارتش عظیم بیکاران می‌کوشند تا دستمزد کارگران را تا سرحد امکان پایین بیاورند و دفاع از هر چه سودآورتر شدن سرمایه‌های خود را حق بی چون و چرای خود می‌دانند. کارگران هم حق خود می‌دانند که در برابر عرضه نیروی کارشان دستمزدی را مطالبه کنند که با توجه به نرخ تورم واقعی در جامعه و ملزومات تأمین یک زندگی انسانی در اوایل قرن بیست و یکم بتوانند زندگی خود و خانواده‌شان را تأمین نمایند. در اینجا میان حق سرمایه دار و حق کارگر یک تعارض آشکار و همیشگی وجود دارد و زور است که حکم می‌کند.

رژیم جمهوری اسلامی فعلاً و در توازن قوای کنونی با ضرب قانون و با تکیه بر نیروی سرکوب و بگیر و ببند هر روزه فعالین و رهبران کارگری این تعارض را به نفع سرمایه داران حل کرده است. زیرا بدون تشکل‌های طبقاتی و مستقل کارگری، کارگران نمی‌توانند اراده طبقاتی خود در تعیین حداقل دستمزدها را به سرمایه داران و دولت‌شان تحمیل کنند. در واقع تعیین میزان حداقل دستمزدها محصول توازن قوای طبقاتی

بگیریم، در این صورت میلیون‌ها نفر دیگر در ایران به زندگی در زیر خط فقر سوق داده می‌شوند.

بنا به گفته فعالین کارگری در تعیین حقوق و دستمزد کارگران، هم هزینه سبد معیشت و هم خط فقر باید در نظر گرفته شود تا بر مبنای آن دستمزد کارگران پیش‌بینی و تصویب شود. در سال‌های اخیر شکاف و فاصله بین حداقل دستمزد و خط معیشت کارگران افزایش داشته و این مسئله در افت شدید قدرت خرید خانوار تاثیرگذار بوده است. در طی روزهای اخیر هزینه ماهانه سبد معیشت خانوارهای کارگری ۸ میلیون و ۹۷۹ هزار تومان تعیین شد با این حال کارشناسان و فعالان حوزه کار و مقامات کارگری بر این باورند که هزینه‌های سبد معیشت کارگران بسیار بیش از این میزان است. به این معنا در طی بیشتر از ۴۰ سال گذشته همواره سبد معیشت برای تعیین دستمزدها آگاهانه نادیده گرفته می‌شود و همین امر منجر به عقب افتادن دستمزدها نسبت به تورم افسارگسیخته است. شرایط اقتصادی و معیشتی جامعه کارگری بدلیل گسترش وسیع فقر بسیار ناپایدار است. کارگران روزانه به فقر خط فقر پرتاب می‌شوند.

مبارزه کارگران ایران برای افزایش دستمزدها در شرایطی ادامه دارد که در کشورهای پیشرفته‌تر سرمایه داری، کارگران با نیروی سازمان یافته خود حد و مرزی را به سرمایه داران و دولت در تعرض به سطح معیشت کارگران و پایین نگاه داشتن دستمزدها تحمیل کرده‌اند. تعیین حداقل دستمزدها و تعیین حد و مرزی برای سرمایه



داران در پایین نگاه داشتن دستمزدها با این هدف انجام گرفته که کم درآمدترین بخش طبقه کارگر نیز بتواند با توجه به سطح تورم واقعی و افزایش قیمت‌ها، حداقل‌های زندگی خود را تأمین نماید. کارگر بنا به موقعیتی که در مناسبات تولید سرمایه داری دارد، نه تنها باید بتواند به وسیله دستمزد و بهای روزانه نیروی کارش امکان داشته باشد که هر روز این نیرو را تجدید نماید تا باز بفروشد، بلکه بتواند نیازهای یک زندگی انسانی را تأمین کند. کارگر باید قادر باشد که فروش این تنها دارایی خود را طوری مدیریت نماید که یک عمر بتواند از قبل آن زندگی کند. در نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی این حداقل‌ها، روزانه پایمال می‌شوند.

تأمین با
کمیته تشکیلات دلال کشور

حزب کمونیست ایران

hvfaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۹۶۴۷۷۰۰۶۰۳۶۵۳

۰۰۴۳۶۶۰۱۱۹۵۹۰۷

۰۰۴۶۷۳۷۱۵۴۴۱۸

۰۰۴۶۷۳۶۸۷۳۰۱۴

تأمین با کمیته تشکیلات
دلال کومه‌له (تکشی)

takesh.komalah@gmail.com



بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

در مورد تهاجم نظامی دولت روسیه به اوکراین

سیاست توسعه طلبانه امپریالیستی روسیه را به نمایش می گذارد. به رسمیت شناختن استقلال جمهوری خلق دونتسک و جمهوری خلق لوهانسک و تهاجم ارتش روسیه به اوکراین ادامه منطقی سیاست توسعه طلبانه امپریالیستی پوتین و دولت روسیه است. بنابراین ادعای پوتین و دولت روسیه که گویا تهاجم نظامی به اوکراین پاسخی به تهدید نظامی اوکراین و تهدیدات جنگ افروزان ناتو بوده است یک دروغ و ریاکاری بیش نیست. در به رسمیت شناختن استقلال این دو جمهوری از جانب پوتین هم هیچ عنصری از ترقی خواهی وجود ندارد، چون مردم این دو جمهوری نه در شرایط آزاد و دمکراتیک، بلکه تحت فشار سیاست های دولت حاکم در اوکراین و نیروهای وابسته به روسیه در این دو جمهوری، این موقعیت را پیدا کرده اند. در قطب مقابل هم ادعاهای جو بایدن و دولت آمریکا و دیگر دولت های عضو ناتو که سنگ دفاع از وحدت ارضی و آزادی اوکراین و دفاع از حقوق بشر و امنیت و آسایش مردم منطقه را به سینه می زند به همان اندازه فریبکارانه و ریاکارانه است. مگر مردم جهان فراموش کرده اند که آمریکا و هم پیمانانش با لشکرکشی به بالکان و افغانستان و عراق و با برپا کردن جنگ های نیابتی در سوریه، لیبی و یمن چه مصائب دردناک و وضعیت فاجعه باری را به مردم این کشورها تحمیل کرده اند.

در این میان دولت های حاکم در اوکراین که بعد از به بیراهه کشاندن خیزش ۲۰۱۴ که به انقلاب میدان معروف شد قدرت را در دست گرفتند، طی هشت سال جنگ داخلی عملاً در خدمت جنگ سالاران فاسد اوکراینی بودند و بر خلاف منافع مردم هیچ راه حل صلح واقعا دمکراتیکی با مردم شرق اوکراین نداشتند و ادامه جنگ و سرازیر شدن کمک دولت های اروپایی را به سود خود می دانستند. دولت زلنسکی که سه سال پیش قدرت را در دست گرفت در همدستی با ناسیونالیست های افراطی و حتی همدستی با جریان های نازیستی و با تحت فشار قرار دادن روسی زبان ها احتمال دست یابی به راه حل مسالمت آمیز با مردم دونتسک و مردم لوهانسک و امکان ادغام مجدد و داوطلبانه ی آنها با اوکراین را به بن بست رساند و عملاً به نقشه های گروه های وابسته به روسیه که در این مناطق حاکم بودند خدمت کرد.

بنابراین نه جنگ افروزی و سیاست اشغالگرانه دولت روسیه تحت لوای واکنش به تهدید نظامی اوکراین، نه دفاع طلبی دولت زلنسکی در اوکراین و تحریک احساسات ناسیونالیستی و نه ادعای دفاع از آزادی و تمامیت ارضی اوکراین از جانب دولت های آمریکا و انگلیس و دیگر دولت های اروپائی عضو ناتو هیچکدام کوچکترین ربطی به منافع طبقه کارگر و مردم اوکراین و منطقه ندارد. دولت روسیه با ترساندن مردم از تجاوز ناتو به مرزهای روسیه و با دامن زدن به احساسات ناسیونالیسم روسی و با یورش سبعانه به صف تظاهرات فعالان جنبش ضد جنگ تلاش می کند که خشم و اعتراض مردم علیه نابرابری ها، بی حقوقی ها و استبداد حاکم در داخل روسیه را به سمت دشمن خارجی هدایت کند.

دولت های بایدن و بوریس جانسون فرصتی پیدا کرده اند که توجه افکار عمومی در کشورهای خود را از ناکامی ها و رسوایی های پی در پی در عرصه داخلی و پیامد عقب نشینی مفتضحانه از افغانستان را به انحراف بکشاند و در دفاع از آزادی و حفظ تمامیت

سرانجام بعد از تشدید جنگ لفظی بین روسیه و آمریکا و سران ناتو بر سر بحران اوکراین و تمرکز گسترده نیروی های نظامی روسیه در مرزهای اوکراین و نقل و انتقال نظامی ناتو در کشورهای همجوار در هفته های اخیر و پس از آنکه پوتین و دوما ی روسیه استقلال "دو جمهوری جدا شده" در شرق اوکراین را به رسمیت شناختند، بامداد روز پنجشنبه ۲۴ فوریه برابر با ۵ اسفند حملات ارتش روسیه از زمین و هوا به اوکراین آغاز شد. بنا به گزارش خبرگزاری ها در روز اول جنگ همزمان با ورود نیروهای زمینی ارتش روسیه به خاک اوکراین، جنگنده های روسی ده ها هدف در خاک این کشور را مورد حمله قرار داده اند. در جریان این موشک باران و درگیری ها تاکنون ده ها تن از سربازان دو طرف و صدها تن از مردم عادی جان خود را از دست داده، هزاران نفر زخمی شده و بیش از صد هزار نفر مجبور به ترک خانه های خود شده اند. همزمان با این تحولات در جبهه جنگ هزاران نفر از فعالان جنبش ضد جنگ در مسکو، سن پترزبورگ و چند شهر دیگر روسیه علیه تهاجم روسیه دست به راهپیمایی زدند که در نتیجه یورش پلیس بیش از هزار نفر دستگیر شدند. همچنین در پاریس، لندن، برلین، ورشو، لاهه و چندین شهر دیگر اروپا علیه حمله روسیه به اوکراین با شعار "به این جنون خاتمه دهید" تظاهرات برپا کردند. گویی قبل از آغاز جنگ، جنبش ضد جنگ در حال آماده باش بود.

تهاجم روسیه به اوکراین و این جنگ و ویرانگری پدیده ای ابتدا به ساکن و ناگهانی نیست. این جنگ ریشه در بحران ساختاری سرمایه داری معاصر و تلاش قطب های امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان و گسترش مناطق نفوذ دارد. این جنگ ادامه سیاست به شیوه ای دیگر است. این جنگ ادامه منطقی سیاست قدرت های امپریالیستی و سرمایه داری دخیل در این بحران است که از مدتها پیش زمینه های آن را فراهم آوردند. آنچه امروز جلو چشم جهانیان اتفاق می افتد پیامد تحولاتی است که بخشی از مسئولیت آن مستقیماً بر عهده دولت آمریکا به عنوان قدرت پیروز جنگ سرد است. بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، دولت های آمریکا در قبال روسیه مانند یک قدرت پیروزی بی رحم در برابر حریفی مغلوب رفتار کردند که می خواستند با گسترش دامنه ناتو به کشورهای که قبلاً به پیمان ورشو تعلق داشتند و همچنین با دیکته کردن سیاست اقتصادی «شوک درمانی» به اقتصاد روسیه، چنان این کشور را تحقیر کنند که قادر به بازگشت دوباره به صحنه رقابت های بین المللی نباشد. دولت های آمریکا و ناتو با این سیاست فرصت به جولان در آوردن ناسیونالیسم و عظمت طلبی روسی را برای پوتین فراهم آوردند. دولت های اروپائی عضو ناتو سیاست مستقلی نداشتند و عملاً از قدر قدرتی آمریکا پیروی کردند.

ولادیمیر پوتین به عنوان مظهر یک حکومت استبدادی و احیا کننده سنت امپراتوری روسیه که به حمایت سرمایه داری دولتی و بخش خصوصی و کنترل دولت بر صنایع نظامی و بخش نفت و گاز و پشتیبانی ناسیونالیسم روسی متکی است، به پشتوانه افزایش قیمت نفت و گاز از ابتدای قرن جاری، و تجدید حیات اقتصادی به مداخله نظامی در خارج از مرزها برای گسترش مناطق نفوذ روی آورد. مداخله نظامی روسیه در گرجستان، اوکراین، قزاقستان، سوریه و جنوب صحرای آفریقا آشکار



اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در مورد جنگ در اوکراین جنگ امپریالیستی و ضد بشری باید متوقف شود!

بعد از هفته ها جنگ لفظی، تهدیدها، هشدارها و دیدارهای سران دو بلوک امپریالیستی آمریکا و اروپا، امپریالیسم روسیه همراه با مانور های نظامی طرفین بر سر اوکراین و پس آن با به رسمیت شناختن جمهوری های لوهانسک و دونتسک از طرف فدراسیون روسیه، بالاخره در روز پنجشنبه ۲۴ فوریه، روسیه تهاجم نظامی خود به اوکراین را از شمال، شرق و جنوب و از طریق هوا و زمین و دریا آغاز کرد.

تشدید بحران های موجود و تهاجم نظامی روسیه به اوکراین بار دیگر این حقیقت محض را نشان داد که جنگ ادامه سیاست به شکل دیگر است. سیاستی که اکنون خود را در شکل تهاجم روسیه به اوکراین نشان داده است، چیزی جز انعکاس همان سیاست قبلی نیست که اکنون با تغییر توازن قوا بین قدرت های امپریالیستی این بار در اوکراین به میدان جنگ این رقابت ها تبدیل شده است.

در واقع، چه ادعاهای ریاکارانه روسیه که گویا در دفاع از ساکنین "جمهوری های خلق لوهانسک و دونتسک" ارتش خود را به این مناطق گسیل کرده است و چه ادعاهای مزورانه امپریالیسم آمریکا، اتحادیه اروپا و ناتو که گویا در دفاع از حق حاکمیت اوکراین نیروهای نظامی و تسلیحات به کشورهای مرزی اوکراین فرستاده اند، ذره ای از این حقیقت نمی کاهد که هدف هر دو بلوک امپریالیستی تقسیم و باز تقسیم مناطق نفوذ خود در شرایط جدید جهانی است.

واقعیت این است که نظم جهان دوقطبی بعد از جنگ جهانی دوم و شکل گیری جهان یک قطبی بعد از فروپاشی بلوک شرق به تاریخ سپرده شده است. عروج چین تا حد دومین قدرت اقتصادی جهان، عروج مجدد روسیه به عنوان دومین قدرت نظامی جهان، گسترش قدرت های سرمایه داری در اروپا، ژاپن و.. نشان از این واقعیت دارد که قطب های چند گانه سرمایه داری، سرتاسر جهان را به میدان کشمکش ها و جدال های خونین خود تبدیل کرده اند.

اوکراین با در اختیار داشتن منابع غنی و زمین های حاصل خیز که بخش قابل ملاحظه ای از غلات در جهان را تولید می کند و موقعیت سوق الجیشی سیاسی و نظامی اش، طعمه ای نیست که طرفین این جدال ویرانگر به آسانی در اختیار آن دیگری قرار دهد. اگر روسیه این هدف را دنبال می کند که با تصرف اوکراین و یا به قدرت رساندن رژیم دست نشانده و یا متحد خود، زمینه را برای برای مصالح و منافع بزرگ سرمایه داران و ناسیونالیسم تجاوزگر روس، برای تحمیل و تثبیت موقعیت خود به عنوان یک ابر قدرت بازبزرگ در معادلات جهان چند قطبی را میسر سازد، در مقابل بلوک آمریکا و اروپا و پیمان جنگی ناتو نیز با رساندن خود به مرزهای روسیه و با تحولات سال ۲۰۱۴ در اوکراین و تبدیل آن کشور به متحد خویش، هدف تضعیف و جذب روسیه در درون خود و اگر موفق نشدند تبدیل آن به یک قدرت درجه چندم اروپایی را مد نظر دارند، به این ترتیب آنها بلوک روسیه و چین را نیز تضعیف می نمایند. اگر تا دیروز خاورمیانه و آفریقا میدان نبرد و کشمکش های خونین قدرت های جهانی و منطقه ای بود، اکنون غرب می خواهد از طریق اوکراین با روسیه و در حوزه پاسیفیک با چین، نظم جدیدی را سازمان بدهد.

→ ارضی اوکراین با حربه اعمال تحریم های اقتصادی علیه روسیه از یکدیگر سبقت بگیرند. این در حالی است که دود تحریم اقتصادی اتحادیه اروپا در همسویی با دولت های آمریکا و انگلستان علیه روسیه مستقیماً به چشم مردم عادی در روسیه و اروپا می رود. اگر مردم اوکراین در میدان این جنگ امپریالیستی کشتار می شوند، خانه هایشان بر سرشان ویران می گردد و آواره می شوند، اگر مردم روسیه در آنطرف مرز با تحمل تشدید استبداد سیاسی و فقر بیشتر هزینه های سنگین این جنگ را می پردازند، مردم کشورهای اروپایی هم در قدم اول با افزایش سرسام آور قیمت نفت و گاز و افزایش مالیات ها باید بخشی از هزینه های این جنگ ارتجاعی را تحمل کنند.

در این شرایط جنبش ضد جنگ نباید در دام تبلیغات مسموم طرفین این جنگ گرفتار آید. استراتژی و سیاست هایی که منجر به این جنگ شدند همه ارتجاعی و سرمایه دارانه هستند و ربطی به منافع کارگران و مردم ندارد. مردمی که در دام تبلیغات پوتین گرفتار آیند و از الحاق اوکراین به خاک روسیه دفاع کنند در واقع بندهای اسارت خود را محکم تر می کنند. مردم اوکراین، روسیه و جمهوری های تازه "استقلال یافته" نباید در خارج از مرزها به دنبال دشمن بگردند، این کشورها لازم است به کانون اصلی جنبش ضد جنگ و اشغالگری تبدیل شوند. لازم است شعار قطع جنگ بی درنگ و پایان اشغالگری همه جا با بانگ رسا فریاد زده شود. مردم کشورهای عضو ناتو نباید فریب صلح طلبی دروغین دولت های خودی را بخورند. لازم است با جهانی کردن و توده ای کردن جنبش ضد جنگ توازن نیرو را به نفع مردم صلح طلب اوکراین و روسیه و جمهوری های تازه استقلال یافته عوض کرد. این کار اگر چه دشوار است، اما ممکن است.

با آغاز این جنگ ویرانگر، رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی که دولت روسیه را حامی خود در منازعات منطقه ای و بین المللی می داند، آشکارا از تهاجم روسیه به اوکراین به حمایت برخاسته است. حزب کمونیست ایران ضمن محکوم کردن تهاجم نظامی دولت روسیه به اوکراین و سیاست قطب های رقیب که جنگ جاری محصول رقابت های آنان بر سر گسترش مناطق نفوذ است، همه فعالین جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی و اعتراضی پیشرو در جامعه را به حمایت و همبستگی با جنبش ضد جنگ فرا می خواند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۶ اسفند ۱۴۰۰

۲۵ فوریه ۲۰۲۲

← ثمره این کشمکش ها و جدال ها برای مردم جهان، برای کارگران و زحمتکشان، زنان و کودکان چیزی جز مرگ و میر و نابودی هستی و نیستی شان و آواره شدن میلیون

عباس منصوران

اور آسیا، دکترین دوگین و نئوتزاریسم پوتینی در جبهه‌ی اوکراین

برابر ترکان عثمانی، پادشاهی ساردینیا، ایرلند، سوئد، آلمان، فرانسه و انگلستان با شکست خفت بار تزار نیکلای اول از دست داده بود، بار دیگر اشغال شد، به دریای سیاه راه یافت تا با اردوغان فاشیست همدست شود. دوگین، این جنگ ارتجاعی و نیابتی را "بهار روسی" نامید. دوگین از ولادیمیر پوتین خواست که برای "حفظ اقتدار معنوی روسیه" در شرق اوکراین باید دست به دخالت مستقیم نظامی بزند. وی عوامفریبانه در همان دیدار با عوامل ارواسیای ایران، حکومت اسلامی را نه بسان یک دست‌نشانده، بلکه «شریک» روسیه می‌نامد.

دکترین دوگین - پوتین در شمال و شرق سوریه

روسیه برای حفظ بازار خویش از یکسو و در سوی دیگر نیز برخی کشورهای غربی به رهبری ایالات متحده آمریکا می‌توانند منطقه خاورمیانه را برای سال‌ها به جنگی فلاکت بار و بازار طلایی پر رونقی برای جنگ افروزان و جنگ افزارها و سرمایه به خاکستر بنشانند. ایران از همان آغاز و سپس نیروی برون مرزی سپاه قدس و حزب‌الله، دوش به دوش ارتش حکومت سوریه و به ویژه تسلیح مستقیم این ارتش به دست روسیه و نیز چین و عراق، سرزمین سوریه را بر سر مردمانش به ویرانه تبدیل کرده است. این جنگ دو بلوک سرمایه‌داری، افزون بر ۳۰۰ هزار کشته، و ۱۱ میلیون آواره، بیش از ده میلیون تن محروم از دسترسی به کمترین نیازهای حیاتی، و نابودی ارزش‌های تاریخی و دستاوردهای ده هزار ساله، به بوی سود سرمایه‌داران و اقتدار سیاسی‌اشان، هرگونه میثاق حکومت‌های سرمایه و سازمان دول متحداشان را زیر پا نهاده است. روسیه «شورای» دول متحد را با حق وتو، به گروگان گرفته و حکومت چین با چهره‌ای کثیف، به انباشته کردن جهان از آشغال‌هایی به نام سلاح و کالا، در این بازار آشفته به ذخیره‌های ارزی خود می‌انبارد. آمریکای شمالی با متحدین غربی و منطقه‌ای اش، آتش افروزان جنایت بلوک دیگر سرمایه جهانی، عاملین اصلی این ویرانی و قتل عام و نسل کشی و نابودی زمین هستند.

ناقوس‌های کرملین

ناقوس کرملین به صدا درآمد. ایدئولوژی و ناسیونالیسم روسی، به دست لیگارشوی

آنچه که امروزه جهان را در جبهه‌ی اوکراین، به جنگ کشانیده و در آستانه‌ی انفجار بمب‌های اتمی سرمایه‌داران جهان قرار داده، یک رویارویی بلوک‌های امپریالیستی برای تقسیم، اشغال و دست به دست سازی بازارهای اقتصاد و سیاست است. مثلث‌های حکومت - جامعه‌ی مدنی - بازار اقتصادی اینک، سیاست را به بیان جنگ تعریف می‌کنند. دوسوی این جنگ ارتجاعی بلوک‌ها به رهبری الیگارشی‌های ارواسیایی - چینوکرات‌های تبه‌کار از سویی و در سوی دیگر، متفقین به رهبری امپراتوری آمریکا و اتحادیه اروپا، در اوکراین، غیرقابل دفاع و غیرقابل توجیه است. تبدیل این جنگ ارتجاعی به جنگ انقلابی و الغاء مناسبت سرمایه‌داری، ضرورتی است که تنها در سازمانیافتگی و آگاهی طبقاتی کارگران و ستمبران، پاسخ می‌گیرد. هم کمون پاریس ۱۸۷۱ و هم اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، دیالکتیک ضرورت و عناصر عینی و ذهنی مبارزه طبقاتی و تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ انقلابی را به ثبوت رسانید.

در این برهه‌ی بیست ساله، پوتین قانون اساسی روسیه را آنگونه دستکاری کرد تا پایان عمر، خودکامه‌ای در قدرت باشد و در این اندیشه تا «دوما»ی روسیه را فرمان دهد که قانون را برای ریاست الیگارشی‌ها تا پایان عمر خویش بیمه کند. از همین روی، ولادیمیر ژیرونوفسکی، معاون دوما (مجلس روسیه) و از یاران الکساندر دوگین پیشنهاد کرد که پوتین را «تزار روسیه» نام‌گذاری کنند تا دیگر به بازی شاه و وزیر نیازی نباشد. پوتین به اندرز دوگین، برپایی و بازگشت به دوران تزارها را تنها با پروژه‌ی ارواسیا، شدنی می‌داند. با چنین زمینه سازی است که سیاست جدید روسیه، راهبری می‌شود.

سیاست‌های روسیه در سال‌های گذشته در اوکراین، قزاقستان، سوریه و پرونده هسته‌ای ایران نمودی آشکار از رویکردی هیلتری دارد. و از همین روی، الیگارشی‌های حاکم در روسیه و بلاروس، در این روی کرد از هر جنگ و بحران و جنایتی استقبال می‌کنند.

دوگین، در سال ۲۰۰۸ ارتش نیابتی شرق اوکراین را که به یاری میلیتاریسم روس، کریمه را اشغال کرده بودند، کسانی نامید که "روح روسی" را بیدار کرده‌اند. به رهبری پوتین، کریمه‌ی اوکراین که در سال‌های ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶ در جنگی ویرانگرانه، در

ها انسان به همراه ندارد. همه این نتایج و خطرات را پیش از این در خاورمیانه و شمال آفریقا دیدیم و اکنون دست کم در اوکراین شاهد آن هستیم.

در برابر این وضعیت، تنها با محکوم کردن این جنگ و افشای نیات سودجویانه بازیگران جنگ طلب و امپریالیستی آن، با به میدان آمدن بشریت مترقی و طبقه کارگر جهانی و شکل‌گیری اعتراضات گسترده می‌توان به این بربریت موجود پایان داد. در این میان طبقه کارگر روسیه و اوکراین بیش از همه مسئولیت و وظیفه دارند که نه تنها به گوشت دم توپ این جدال و کشمکش ارتجاعی تبدیل نگردند، بلکه نفرت و خشم خود را به سوی آنانی نشان رونند که جان میلیونها انسان را در میدان جنگ و تحریم به نابودی خواهند کشاند.

لذا، "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" خود را همراه و همگام با طبقه کارگر و مردم محروم کشورهای اوکراین و روسیه و هرگوشه جهان، علیه جنگ سرمایه داران و دولت‌هایشان می‌داند. ما طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در سراسر جهان را برای دخالت در این بحران بین‌المللی فرا می‌خوانیم و ضروری است علیه سیاست‌های جنگی و توسعه طلبانه قدرت‌های امپریالیستی، برای ختم فوری جنگ، علیه دولت‌های جنگ طلب و نظام سرمایه داری به میدان بیاییم.

**علیه جنگ سرمایه داران،
علیه نظم سرمایه داری!
زنده باد آزادی،
زنده باد سوسیالیسم!**

۲۸ فوریه ۲۰۲۲

۹ اسفند ۱۴۰۰

امضاها: اتحاد فدائیان کمونیست، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت.

می نویسد: «ایدئولوژی حقوق بشر بر هويت جمعی و همبستگی ملی، اجتماعی، دینی، طبقاتی ما غلبه یافت...» و «حقوق بشر اصل اساسی استراتژی تضعیف حق حاکمیت ملی است.»

زبان‌های زبان همه روزه خامنه‌ای و امام‌های مرگ‌سرا و سرپاسداران و آیت‌الله‌ها و اوباشانی همانند حسن عباسی و شمقدری‌ها و ازغدی‌ها، و «قرارگاه عماریون» رهبرانی همانند حسین و مهدی طائب و اولادان رهبر و سید ابراهیم رئیس‌السادات را که نیز از این آموزش «دوگین»، سوخت می‌گیرند.

«ارواسیا جایگزین امپریالیسم امریکا است نه بدل اروپا»

دوگین در سال ۱۳۹۱ در میزگردی در ایران با شرکت «حیدر جمال» رهبر مسلمانان روسیه و آدمکشانی همانند مهدی سنایی و دیگران به آشکارا اعلام کرد:

«ارواسیا جایگزین امپریالیسم امریکا است نه بدل اروپا» و «... آمریکا، آتلانتیک و هژمونی ارزش‌های غربی مفاهیمی چون حقوق بشر، دموکراسی، آزادی بازار، پیشرفت فناوری و... را در برمی‌گیرد. اینها همه چالش‌های بزرگی برای تمدن‌هایی چون روسیه، چین، هند و ایران است و چون این یک چالش بزرگ است و در سایه کلی این چالش است که یک چیز کوچکی به نام اسرائیل و لابی کوچکی به نام لابی اسرائیل وجود دارد که اصلاً می‌توانم بگویم مثل شیخ است. در ایران و در جهان اسلام کاملاً امکان دارد که به عامل صهیونیسم از دیدگاه دیگری نگاه کنند و این نگاه به آنها امکان بسیج نیروها را بدهد...» (۶)



دوگین و بسیجیان فاشیست/ آرم روی لباس و پرچم سیاه آنها، همان نقشه روی دیوار اتاق کار دوگین است. سمبلی که توسعه روسیه و جهانگشایی فاشیستی را تبلیغ می‌کند.

دوگین از سال ۲۰۰۸ و زمان جنگ روسیه و گرجستان خواستار جنگ با اکراین و الحاق کریمه به خاک روسیه بود. در آن

دوگین، این مرید کارل اشمیت و روبرت برازیلاش، از ایدئولوگ‌های فاشیسم می‌آموزد که: «زیاده روی ایدئولوژی نازیسم در آلمان موضوعی منحصر به این کشور است در عین حالیکه فاشیسم روسی ترکیبی از محافظه کاری ملی با خواست عمیق برای تغییر است.» (۴) دوگین در این تبلیغ فاشیستی می‌افزاید: «تا کنون در سده بیستم سه ایدئولوژی اصول و واقعیت خود را بروز داده‌اند: لیبرالیسم، کمونیسم و فاشیسم. در روسیه، لیبرالیسم و کمونیسم را تجربه کرده‌ایم، اما فاشیسم را نه. نوعی از نمونه‌های فاشیسمی که به نظر می‌رسد، جامعه‌ی روسیه امروز آماده‌ی (یا تقریباً آماده) برای در آغوش گرفتن آن است، سرمایه داری ملی است. در اینجا بدون شک، تقریباً پروژه سرمایه داری ملی یا "فاشیسم راست" ابتکار ایدئولوژیک بخشی از نخبگان جامعه است که به طور جدی نگران قدرت و احساس قدرت زمان هستند.»

با این زمینه سازی است که دوگین ادامه می‌دهد: «[این] فاشیسم - ناسیونالیسم است، نه هر ناسیونالیسمی، بل که فاشیسمی انقلابی، شورشی، رمانتیک، ایده‌آلیست، خواهان ایده‌ای اسطوره‌ای کبیر و فاخر (ترانسندنتال)، که می‌کوشد تا رؤیایی ناممکن را ممکن سازد، و به جامعه، زایش دوباره‌ی قهرمانان و ابر انسانی (سوپرمن) ببخشد و جهان را تغییر دهد و دگرگونی بخشد...» و اینکه: «با انقلاب ملی روسی. روسیه در آرزوی سخت تشنه‌ی نو شدن است، با مدرنیته و رمانتیسمی نامرئی و برای شرکت زنده در هدفی بزرگ. آنچه که آنان امروزه ارائه می‌دهند یا «آرکائیک» هستند، یعنی کهن (میهن پرستان ملی) یا خسته کننده و بدبینانه و سگسانی (لیبرال‌ها)، جوان، ویرانگر، شاد، بی‌باک، پرشور که محدودیتی نمی‌شناسد. می‌خواهند بسازند و ویران کنند، فرمان برانند و فرمان پذیر باشند، دشمنان ملت را پاکسازی کنند و به ملایمت از کودکان و کهنسالان روسیه مراقبت کنند، خشمگینانه و شاد به دیوارهای دژ متزلزل و سیستم پوسیده یورش برند. آری، آنان به شدت تشنه‌ی قدرت‌اند. آنان چگونگی استفاده از قدرت را می‌دانند. آنان می‌خواهند زندگی را در جامعه تنفس کنند، و مردم را به روند شیرین تاریخی خلاق پرتاب می‌کنند. آدم‌های جدید. سرانجام، هوشمند و شجاع. همانگونه که مورد نیاز هستند...» (۵)

دوگین در نوشتاری زیر نام: «پوچگرایی لیبرالی، بسان آخرین مرحله جهانی‌سازی» در دشمنی با شعارهای انقلاب بورژوازی فرانسه ۱۷۸۹ و پشتیبان از آنچه که امروزه در هزاره سوم در سرزمینی همانند ایران در پندار آن هستند،

سپرده شد که پوتین سرکرده آن بود. چتر اروآسیائیسم، به رویکرد نئوتزاریسم هويت می‌بخشید و بسیج گر این گرایش بود. این رویکرد، با پشت سر گذاردن تکه پاره‌های ازهم گسسته‌ی سرمایه‌داری دولتی در روسیه و بلوک شرق، به رهبری ولادیمیر پوتین از سال ۲۰۰۰ میلادی شدت یافت. با این «معاد» روح «گریگوری راسپوتین»، آن آیت‌الله دربار نیکلای تزار رومانف باید ظاهر می‌شد. کلیسای ارتدکس روسیه پس از تقدیس آخرین تزار که به دست «اس ارها» در پی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ با خانواده‌اش به قتل رسیده بود، در سال ۲۰۰۰ وی را «نیکلای قدیس رنج‌کشیده» خواند تا روح رومانوف مقتول در انقلاب اکتبر، همسر «تزارینا آلكساندرا» و شاید که «ایوان مخوف» را در کالبد تزاریسم هزاره سوم میلادی که با تبختر از کریدور کرملین گویی در خلاء فضایی در حالت بی وزنی شناور، جلوه می‌یافت به حلول آورد.

صفر اوف، این دلال سیاسی، نه تنها قربانیان بمب شیمیایی بشار اسد و ایران و هیئت بررسی سازمان ملل خودشان را انکار می‌کند، بل که جنایت علیه بشریت در منطقه دمشق، کشتار ۵۰۰ کودک و بیش از ۲۰۰ سوخته شیمیایی و ۱۵۰۰ کشته در همان لحظه از مردم را، کار خود قربانیان می‌شمارد و گزارش صد صفحه‌ای موهوم پوتین را شاهد می‌آورد: «همه می‌دونند که صحبت سوریه یک بهانه‌ای است، همه می‌دونند که مواد شیمیایی از طرف دولت بشار اسد انجام نشده چونکه متخصصین روسیه یک گزارش خیلی حرفه‌ای یک گزارش صد صفحه‌ای را تازه انجام دادن و به سازمان ملل متحد تحویل داده و .. که ببینید این را اپوزیسیون داره استفاده کرده و به سر دولت سوریه گذشته این را صحبت سوریه اصلاً یک بهانه است، و اصل هدف ایران...» (۱)

الکساندر دوگین و دکترین‌های این فاشیست، دستور کار الیگارشی‌های روس است. سال ۱۹۹۷ دوگین، در نوشتار «فاشیسم: بی‌مرزی و سرخ بودن» (۲) از ترویج ضرورت بروز فاشیسم بسان سلاح الیگارشی‌ها در روسیه و بازگشت تزاریسم، هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دهد. وی، «فاشیست‌های واقعی، رادیکال و انقلابی به صحنه روسیه» را ضرورت می‌شمرد و آن را با فاشیسم «غیرواقعی» موسولینی در ایتالیا و هیتلر در آلمان جدا می‌شناسد. دوگین، این حربه را از «روبرت برازیلاش»، رهبر فاشیست‌های فرانسوی گرفته بود که در آستانه اعدام چنین گفت: «می‌بینم که چگونه در شرق، در روسیه، فاشیسم بر می‌خیزد - فاشیسمی بی‌مرز و سرخ.» (۳)

برپا سازد.» (۸) را به این دیالکتیک که برای آن «هستی اجتماعی فقط در عنصر آگاهی، مادیت می‌یابد» مردود می‌شمارد که چرا کمونیسم به دنیای «دیگر» و آخرت نمی‌نگرد!

بر اساس نظریه کارل اشمیت آلمانی، دوگین پشتوانه اصول اخلاقی خود را گواهی می‌آورد که اعتبار یک اصل اخلاقی یا قانونی، به گوهر و ذات آن بستگی ندارد، اعتبار و مشروعیت اصل اخلاقی و قانونی به مقام و اتوریت‌های بستگی دارد که آن را صادر یا تصدیق می‌کند. (۹)

دوگین با این برداشت از آموزگاران فاشیسم خود مشروعیت می‌خواهد و در پی این نگره است که در جستجوی روح ایوان مخوف، هیتلر، خمینی و پوتین و امرای دین، روح سرگردان و تجسم این اتوریت‌هایی است که اصول خویش را صادر می‌کنند، هرچند از هیچ گونه روی از ذات انسانی نشانی نه تنها نداشته باشند بلکه ضد انسان و انسانیت باشند. (۱۰)

در کتاب تئوری سیاسی چهارم، مانیفست اروپا، آمده است که: سه تئوری سیاسی برای رهبری جامعه فاشیسم، کمونیسم، سرمایه‌درای دیگر چه مانده است؟

پاسخ خود دوگین چنین است: که باید در این تئوری‌ها نفوذ باید کرد تا راز کاستی‌های آنها را دریافت و در تئوری چهارم خود از آنها استفاده بهینه و درون سیاست نفوذ کرد. دوگین، مدرس همه‌ی احمدفردیست‌های ایران و دانشگاه‌های سپاه و سازمان اطلاعات سپاه است.

نئوتزاریسم

در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹ قدرت سیاسی روسیه به پوتین واگذار شد. الیگارشی‌ها به رهبری پوتین با شخم زنی روسیه برای بذر اقتصاد نئولیبرال، ایدئولوژی ناسیونالیسم روسی را به ارتودکس مسیحی پیوند زد. این رویکرد، برای فرمانروایی حکومت و مناسبات طبقاتی نئوتزاریسم، به حربه ای کوبنده نیاز داشت. ایدئولوژی استبدادی سرمایه با چهره عریان و خشن در روسیه‌ی فروپاشیده‌ی باندهای اورانیم فروش، تنها یک پرچم ایدئولوژیک نیست. تمامی بخش‌های از هم گسیخته‌ی روسیه و بلوک پهناور پیشین آن، که دوقاره اروپا - آسیا را در بر می‌گرفت، در جایگاه بزرگترین کارخانه تولید سلاح‌های مخرب و جهانسوز، دریایی از گاز و نفتی که چون قاره‌ای زرخیز از میان خون فوران داشت و دارد، باید زیر فرمان الیگارشی‌ها در می‌آمد. این بلوک جهانی سرمایه با ذخیره‌های صدها بمب اتمی و هزاران هزار مرکز تولید بمب‌های شیمیایی و میکروبی و کوره‌های اتمی و هزاران تن اورانیوم و پلوتونیوم و صدها زیردریایی اتمی و سفینه‌های فضایی

• کمونیسم (شامل مارکسیسم و همزاد آن سوسیال دموکراسی)،

• فاشیسم (در بردارنده ناسیونال سوسیالیسم و دیگر انواع راه سوم، ناسیونال سندیکالیسم فرانکوی، سوسیالیسم پرون، رژیم سالازار و...)،

موضوع کمونیسم، طبقه است، فاشیسم، دولت، نازیسم، نژاد و لیبرالیسم، فرد است.

اعلام شد که: «تئوری سیاسی چهارم»، به سود یونیورسالیسم (کیهان سازی) علیه گلوبالیزاسیون، علیه پُست مدرنیته، علیه «پایان تاریخ» علیه استاتوس کو (Status que)، علیه جامعه پسا صنعتی و در برابر اندیشه‌های لیبرالیستی است. وی بر آن است که «در پگاه لیبرالیسم، سنت یعنی دین؛ سلسله و پایگان خانوادگی (هیرارشی) مورد حمله قرار گرفت، یعنی در همان برهه که نیچه آن را -خدا مرده است- می‌نامید». در همین مرگ خدا است که قهرمانان پست مدرنیته پدیدار می‌شوند. دوگین می‌نویسد، عتیقه خوب است و هرچه عتیقه تر بهتر... همه مخلوقات و بهشت از عهد عتیق مانده‌اند و وظیفه ناقلین تئوری سیاسی چهارم، کشف دوباره‌ی این ارزش در آینده‌ی نزدیک است (۷)

وی از هایدگر کمک می‌گیرد که وی « به تنهایی از لیبرالیسم تنفر داشته و آن را پیام و خاستگاه اندیشه حسابگر (Calculated thinks) که در «دل نیهیلیسم ویرانگر» خانه کرده است می‌نامد.

دوگین خود را حیات بخش خدایی می‌شمارد که نیچه مرگ آن را اعلام داشته بود. «وقتی خدایان یونان و مسیح، جهان را ترک کردند، وظیفه شاعر، جاودانه داشتن یاد آنهاست تا باز گردند.»

دوگین، واژگونه سخن می‌گوید و خود را به کوچ فراموشی می‌سپارد که مارکس و انگلس در «حل مسئله یهود» و نقد دیدگاه برونو بایر و نیز در نقد «خانواده مقدس» در سال ۱۸۴۴، جامعه‌ی مدنی، فردگرایی لیبرالیسم در اوج خود را به نقد گرفتند.

دوگین این بیان فشرده‌ای از بیان مارکس که: کمونیسم را پروژه ای معرفی می‌کند که موضوع آن طبقه کارگر است، مرکز آن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر است، تاریخ مبارزه طبقاتی سیاست مرکزی آن و پرولتاریا موضوع دیالکتیک - تاریخی آن است که برای آزادی خویش فراخوانده می‌شود تا بورژوازی سلطه گر را بر کنار و جامعه نوینی را بر پایه ای نو

روزها، بین اکراین و سازماندهی دسته‌های مزدور، به ناحیه مورد اختلاف «اوستیای جنوبی» گرجستان نیز سفر کرد و در کنار نیروهای نظامی و یک واحد موشک انداز بسان یک تک تیرانداز، جلوه گر شد تا فاشیسم را نمایندگی کند. نئوتزاریسم با اشغال بندر کریمه و ستواستوپل اکراین در سال ۲۰۱۳، به وسیله ارتش روس، به این آرزو دست یافت.

کاربرد روسیه «جدید»، برای نخستین بار در دهه ۱۹۸۰ از زبان «الکساندر دوگین» شنیده شد و از آن پس، الیگارشی حاکم در روسیه به رهبری «پوتین» این مفهوم را به کار گرفت. دوگین خطرناکترین موجود روی زمین نام نهاده شد.



الکساندر دوگین که «فیلسوف و اندیشمند تاریخی» روس می‌نامندش بر تانک تیرانداز در بورژوازی ارتش روسیه به اوستیای جنوبی

کارگزاران حکومت اسلامی، در ایران پروژه اوراسیا را «غیردولتی» نامیدند و آنرا زیر نام ان جی ا (NGO) به ثبت رساندند، در بخش ج - پژوهش‌های سیاسی، امنیتی و دفاعی، بخشی از وظایف اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک خود را اینگونه اعلام داشته‌اند:

- بررسی روابط ایران و روسیه؛
- بررسی روابط ایران و ارمنستان؛
- بررسی روابط پانزده‌ساله ایران و روسیه؛
- دیپلماسی عمومی غرب در برابر ایران؛
- اوراسیانیسم، پروژه کامل و تمام عیاری نیست. این ایده از آلن دو بونه از کتاب به سوی نظریه سیاسی چهارم که در روسیه چاپ شد و دکتترین خود را با مشاوره‌ی آلن دو بونه نوشته است.
- دوگین با «بودن یا نبودن» آغاز می‌کند و به بهانه در رنج بودن به سبب از دست دادن هویت خویش در گلوبالیزاسیون توجیه گر می‌شو که:
- سده بیستم در گذشت؛ سده‌ی ایدئولوژی‌ها، سده بحران ایدئولوژی‌ها،
- سه ایدئولوژی عمده سده بیستم،
- لیبرالیسم (چپ و راست)،

کوکابین و نفت و مس و ستمباری واشینگتن و تا آنجا که میدان رقابت سرمایه‌های جهانی در کشاکش‌اند و سلطه‌ی آمریکای شمالی کم‌رنگ تر می‌شود. در حالیکه، بال دیگر اروسیا، اژدهای زرد، اژدهای چین، بر جهان دهان گشوده، از غار امپراتوری پکن برخاسته، آفریقا را می‌بلعد و آسیا را و بر همه‌ی زمین زهر می‌پراکند و اوراق قرضه می‌خرد و یوان می‌انبازد.

بیان «صفر اوف»، کارگزار حاکمان کرملین، دست آموز دوگین و مدافع حکومت اسلامی، در گفتگو با صدای آمریکا (۱۵)، دیکته‌های شب دوگین به منادیان فاشیسم است:

«...استراتژی آمریکا برای اون بوده که وضع و جایگاه روسیه را در جامعه جهانی عوض بکند... استراتژی آمریکا در آسیای مرکزی، استراتژی آمریکا در قفقاز جنوبی، سیاست آمریکا در ایران، همکاری‌های آنها با شاهنشاهی خلیج فارس، همکاری‌های آنها با مصر و کشورهای آفریقای جنوبی (شمالی) همه به اون روانه شده است که هرجایی که روسیه جایگاه داره پای خودشون را در اونجا برکنار بکنند. و از همه مهم، طوری کنند که روسیه امکانات صادر نمودن امکانات انرژی خودش را نداشته باشه...»

زیر نویس‌ها و منابع

۱ - صفر اف، <http://ir.voanews.com/audio/audio/۳۲۲۵۳۳.html>

۲ -

<https://www.linkedin.com/pulse/syrizas-moscow-connection-fascism-borderless-red-dugin-umland>

۳ - همان منبع شماره ۲:

روبرت برازیلاش (Robert Brasillach): می‌بینیم که از جانب شرق، چگونه فاشیسم د- فاشیسمی سرخ و بی‌مرز برمی‌افروزد. وی به جرم همدستی با آلمان نازی و همکاری با اشغالگران هیتلری در حکومت ویشی، پس از آزادی فرانسه از دست اشغالگران آلمانی، در ماه ژانویه ۱۹۴۵ محاکمه و کشته شد.

۴ - همان منبع شماره ۲

۵ - همان منبع شماره ۲

۶ - مجله جوان میزگرد با ۳ کارشناس برجسته روس؛ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۱ <http://javanonline.ir/fa/news>

Alexander Dugin, The Fourth - ۷
۳۰, Arktos-Political Theory, pp ۲۸

media Ltd, translated,

Mark Sleboda & Michael

و روسی، تزاری پشتیبانی کرد و این بار با جایجا کردن حکومت ترکیه به جای حکومت اسلامی ایران افزود: «علاقه به ترکیه در خون روس‌هاست» و ترکیه و روسیه باید ریشه‌های اوراسیایی خود را حفظ کنند. (۱۳)

مجریان وصیت نامه «پتر کبیر»

«وصیت نامه‌ی» گویا دیکته شده از سوی «پتر اول»، سیاست دیرینه تزاریسم را آشکار می‌سازد:

"...حتی الامکان آنچه‌ان کوشش باید کرد که به اسلامبول و قریب و جوار آن دسترسی حاصل شود و کسیکه صاحب اسلامبول خواهد شد صاحب دنیا خواهد بود و لهذا ضرورت است که در میان ایران و عثمانی همیشه جنگ و جدال بماند و باید تدابیر گوناگون به کار برد که مملکت ایران روز به روز بی پول و کم تجارت بشود. به یک کلمه همیشه در پی تنزل ایران باید بود..." (۱۴)

و «پتر کبیر» کمی پیش از مرگ (۱۷۲۵ میلادی) در آخرین سال فرمانروایی شاه سلطان حسین صفوی (۱۷۲۲ میلادی) در ایران است که در همین وصیت نامه می‌نویسد: «...مگر نمی‌دانید که سلسله سلطنت حالیه ایران دست نشانده دولت روس است. و اعلیحضرت شاه و جمیع اولیای دولتش در اطاعت و تملق امپراطوری روس پرورانیده شده اند وانگهی یک دولت ناتوان (سست طبیعت) پلاسیده از هرگونه لهو و لهب مستغرق در فقر بی امکانی و احتیاج چه می‌تواند بکند در مقابل آن دولت...»

پوتین، گویی وصیت نامه «پتر» را بازگشوده و خویش را سلاله‌ی چنین تزاری می‌شمارد. سلطان حسین صفوی سال ۱۷۲۲، اینک در سال ۲۰۱۶ میلادی ایران ولی فقیه‌ی خدایی است برای روسیه جدید. این مُلک حکومتی اسلام سیاسی، نومستمره‌ای برای روس می‌ماند در قطب ارواسیا در برابر غرب و آمریکا، زیرا که هم ایدئولوژی آن برپاست و هم بمب‌های ساخت روس آن در انبارها؛ به ویژه آنگاه که با کلاهک‌ها، اتم نیز داشته باشند. که این دو نیرو، با قرآن و انجیل ارتدکسی سیاه جامه گان روس، ترکیبی مقدس می‌آفرینند برای ویرانی، برای تبدیل کرملین، به جای واتیکان در دالان‌های «روم» و روم شرقی در ایاصوفیه و «توپ قاپی» اسلامبول (کنستانتینوپول که قسطنطنیه شد و اینک استانبول) عثمانیان. روم سوم، روم نئوتزاریسم، واتیکان دیگری در مسکو با رعایایی بسیج شده در ارواسیا و دامنه‌ای به گستره‌ی دو قاره و شاید تا دور دستها، تا ونزوئلا و بولیوی و دیگر پاره‌های آمریکای لاتین سرشار از فریاد فقر و فساد و

اتمی و موشک‌های اتمی قاره پیما و انواع سلاح‌های کشتار جمعی که تنها با کلاشینکوف‌هایش که می‌تواند تمامی مردم جهان را مسلح سازد، به سوی امپراتوری مخوفی تازیدن گرفت. ویرانگری این حاکمیت با برخورداری از چنین زرادخانه‌ای که کره زمین و تمامی زیست و زاد بوم زمین را به نابودی می‌کشاند، آنگاه هولناک‌تر می‌شود که ماهیت، روانشناختی و ایدئولوژی و تروریسم رادیواکتیویستی در روسیه و از میان برداشتن یاران و همقطاران خود آنها را به یادآوریم. (۱۱)

نئوفاشیسم

پیدایش نئوفاشیسم روسی، زمینه مادی و ایدئولوژیک عظیمی داشت. وجود کانی‌های بیکران گاز و نفت و طلا، انبارهای اتم و موشک و رزمناوهای برای فروش در بازارهای نئولیبرال و سیاه، تشنگی برای شمش‌های طلا و ثروت اندوزی و بردگان جنسی از سوئی و در سوی دیگر، خود - عظیم پنداری تحقیر شده، ایدئولوژی ناسیونالیسم ریشه‌دار تزاریستی که ایوان مخوف‌ها را در تاریخ داشت، ارتدکس به غایت عتیق روسی کلیسایی که خود را مرکز مسیحیت می‌دانست، از جمله‌ی مواد و اندیشه‌های سیاسی - نظری نئوتزاریسم بودند. بر بستر چنین سرزمینی، زمینه‌های فکری «دوگین»، او را در سال ۱۹۸۸ به گروه ناسیونالیستی و ضدیهود «پامیات» پیوند می‌دهد و «کارل اشمیت» روسی به همانگونه که روزی مدل آلمانی آن در آلمان ایدئولوگ نازیسم هیتلری بود، در روسیه‌ی پوتینی پدیدار می‌شود. دوگین بر دیدگاه ناسیونالیستی روس، یهود ستیزی (آنتی سمیتیزم)، واپسگرایی و بازسازی امپراتوری تزاریسم، سوار می‌شود و به چماق مقدس و آتش گردان سیاه‌ردایان و زناربندان کلیسا تکیه می‌زند، و از تئوری‌های فاشیست‌هایی همانند «کارل اشمیت آلمانی» (۱۲) و «روبرت برازیلاش» فرانسوی مدد می‌گیرد و به «اوراسیاگرایی» می‌رسد.

ریشه‌های مشترک اوراسیایی

نئوتزاریسم و نئوعثمانیسم

روز ۱۴ اردیبهشت سال ۱۳۹۷ مصاحبه خبرگزاری آنا تولی ترکیه، الکساندر دوگین، از اتحاد استراتژیک میان روسیه، ترکیه و ایران، به عنوان امپراتوری‌های زوال یافته‌ی دوران کهن که امروز دوباره در حال سربرآوردن هستند، سخن گفت. او از اتحاد این سه قدرت و امپراتوری‌های زوال یافته و بازگشت سه امپراتوری اسلامی، ایرانی - عثمانی، ترکیه ای -

اعلامیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به مناسبت ۸ مارس روز پیکار جهانی زن (۲۰۲۲)



کرده است. زمانی که عدم رعایت حجاب اسلامی و آشکار شدن تار موی زن و زیر پا گذاشتن قوانین ارتجاع اسلامی در محیط خانواده و در عرصه های مختلف حیات اجتماعی و به چالش کشیدن پدیده ارتجاعی کودک همسری ایدئولوژی حاکم را با بحران و بن بست روبرو می کند و دفاع از حق برابر زنان با مردان، کلیت نظام سیاسی را زیر سؤال می برد و به مبارزه زنان خصلتی سیاسی و ضد مذهبی می دهد، بنابراین استراتژی جنبش رهایی زنان بطور اجتناب ناپذیری به مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم و برچیدن نظام طبقاتی حاکم گره می خورد.

اما به رغم در آمیختگی بربریت سرمایه داری با اسلام سیاسی و محرومیت هایی که به زنان تحمیل شده است و به رغم اینکه فقر بیش از هر زمان دیگری چهره زنانه بخود گرفته است، زنان نه تنها قربانیان خاموش این نظام آپارتاید جنسیتی و شرایط فلاکتبار اقتصادی نیستند، بلکه در صف مقدم مبارزه علیه جمهوری اسلامی قرار گرفته اند. کدام عرصه از مبارزه است که زنان مهر خود را بر آن نکوبیده باشند؟ در خیزش های سراسری دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ زنان در صف مبارزه پرشور تهیدستان شهری قرار داشتند و لزره بر تن جمهوری اسلامی انداختند. در جریان اعتصابات و اعتراضات شکوهمند کارگران هفت تپه و اعتصاب سراسری کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی زنان در کنار همسرانشان یک پای این استقامت و پایداری طبقاتی بودند. در خیزش مردم خوزستان و اصفهان علیه بحران کم آبی و علیه سیاست های مخرب زیست محیطی رژیم اسلامی، خروش فریاد زنان همه جا طنین انداز بود. به صف اعتصابات و اعتراضات سراسری و شکوهمند معلمان و بازنشستگان نگاه کنید، زنان در صف مقدم این مبارزه هستند. آنان همصدا با همکاران مرد خود شعار "معلم بپا خیز، برای رفع تبعیض" را با بانگ رسا فریاد زدند. زنان معلم و بازنشسته که پرچم مبارزه علیه تبعیض در نظام دستمزدها را در دست گرفته اند، می توانند و قادر هستند که بیرق مبارزه علیه تبعیض جنسیتی را نیز به اهتزاز در آورند. دختران خیابان انقلاب را بیاد آورید، در روز روشن بر فراز سکوها حجاب این نماد بردگی را بر زمین افکندند. در جنبش انقلابی کردستان و در جنبش دانشجویی نیز حضور زنان غیر قابل انکار است. زنان در

رشد و گسترش سرمایه داری در ایران طی سه دهه اخیر و تداوم روند صنعتی شدن، همراه با دگرگون کردن موقعیت طبقه کارگر و جنبش این طبقه موقعیت زنان را نیز دگرگون کرده است. اگر چه میزان مشارکت زنان در بازار کار رسمی هیچ تناسبی با روند صنعتی شدن و چند برابر شدن کارگران شاغل در واحدهای صنعتی ندارد، با اینحال عمیق تر شدن شکاف طبقاتی و تشدید فقر و فلاکت اقتصادی جمعیت بیشتری از زنان را به ورود به بازار کار غیر رسمی سوق داده است. حضور چشمگیر زنان در بازار کار غیر رسمی، روی آوری آنان به تحصیلات عالی و نیز حضور خلاق و توانمند آنان در عرصه های مختلف حیات اجتماعی، زمینه های عینی تحول جنبش زنان را هم فراهم آورده است. شرایط فلاکت باری که خانواده های کارگری و کم درآمد در آن قرار گرفته اند، شمار بیشتری از زنان را از کنج خانه بیرون آورده و روانه بازار کار و تحمل شرایط سخت کار و استثمار کرده است. این تحولات زمینه های عینی را برای پیشروی جنبش زنان نه فقط در مبارزه علیه فرهنگ پوسیده مرد سالارانه و قوانین مذهبی حاکم فراهم آورده، بلکه آنان را در موقعیت مناسبتری در مبارزه علیه مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری قرار داده است. رژیم جمهوری اسلامی که از تأثیرات این تحولات بر جنبش زنان آگاه بوده طی این سالها اعمال تبعیض جنسیتی در بازار کار و در دستیابی به امکانات تحصیلات عالی را تشدید کرده است.

طرح «دورکاری» که در دوره حاکمیت دولت روحانی ابعاد گستردهای پیدا کرد، سیاست استخدام نیمه وقت زنان، سیاست بازنشسته کردن زود هنگام آنان، ایجاد محدودیت و منع زنان از کار در کافی شاپ ها و قهوه خانه ها، اجرای طرح ارتجاعی «سهیمه بندی جنسیتی»، سیاست «بومی گزینی جنسیتی»، «تفکیک جنسیتی»، حذف زنان از بسیاری رشته های دانشگاهی و حذف خدمات رایگان پیشگیری از بارداری اجزای مختلف یک نظام سیستماتیک آپارتاید جنسیتی علیه زنان بوده که توسط رژیم جمهوری اسلامی اعمال شده اند. اعمال این سیاست های تبعیض جنسیتی که بخشی از هویت رژیم سرمایه داری اسلامی را تشکیل می دهد، به جنبش زنان علیه این بی حقوقی ها خصلتی عمیقاً سیاسی بخشیده و آن را به یک ستون نیرومند مبارزه برای سرنگونی رژیم تبدیل

Millerman, London →
۲۰۱۲
Alexander Dugin, -۸
The Fourth Political Theory,
P ۳۷, Arktos media LTd,
translated, Mark Sleboda &
Michael Millerman, London
۲۰۱۲

<http://www.εpt.su/fa/> ۹

content ص ۴۰

۱۰ - همان منبع ۹ ص ۴۰.
۱۱ - الکساندر تویینکو، ۴۳ ساله، مامور پیشین ک گ ب و از منتقدان ولادیمیر پوتین، سال ۲۰۰۰ به بریتانیا پناهنده شد، اما شش سال بعد در پی مسمومیت ناشی از مواد رادیواکتیو پلونیوم ۲۱۰ کشته شد.

۱۲ - Carl Schmitt کارل اشمیت (۱۱-۱۹۸۵ - ۷ April ۱۸۸۸ July)
نویسنده الهیات سیاسی، تئوریسین سیاسی - مذهبی آلمانی که به فاشیسم هیتلری، موسولینی، فرانکو پیوست.
۱۳ - الکساندر دوگین - امپراتوریهای جهان - کهن - روس - ترک و - ایرانی - باید - متحد - شوند. <https://iranintl.com>

۱۴ - سازمان اسناد و کتابخانه ملی، وصیت نامه پطر کبیر امپراتور روس در روزنامه کلکته مورخه ۳ نومبر سنه؟ مطابق هشتم شهر شعبان سنه ۱۳۸۷. این سند که با خط نستعلیق نوشته، به همان صورت در ۳۱ صفحه اسکان شده را یافتیم و بدون ویرایش، بازنویسی شد. اصل سند به فارسی در سایت سازمان اسناد و کتابخانه ملی در دسترس است.
-۱۵ صفر مدیر مرکز مطالعات ایران معاصر در مسکو، برنامه افق، موضوع: «آمریکا و روسیه: تنش بر سر سوریه»، بیژن کیان، کارشناس ارشد دانشکده نیروی دریایی آمریکا؛ پنجشنبه ۱۴ شهریور ۵ سپتامبر ۲۰۱۳.

<http://ir.voanews.com/audio/audio/۳۲۲۵۳۳.html>

عباس منصوران

هفته آخر فوریه ۲۰۲۲

برگرفته از کتاب تئوری سیاسی چهارم، الکساندر دوگین، اوراسیا و نئوتزاریسم / از «اوتیس سلطانه» نشر نخست، سال ۱۴۰۰ خانه فرهنگی شاملو - آلفابت ماکزیمیا.

ناهید وفائی

وقتی تو می گویی زن یعنی ناموس مرد!
 وقتی تو می گویی
 زن یعنی ناموس مرد
 ناموس تو
 در ذهن من
 با خون تداعی می شود
 با قتل و با خنجر
 با چاقو و اسید
 با شمشیر و با گلوله
 تداعی می شود
 ...
 وقتی تو می گویی
 زن یعنی ناموس مرد
 ناموس تو
 در ذهن من
 با تمناهای واپسین زنان
 برای حفظ جان شان تداعی می شود
 با آرزوهای سر بریده
 رویاهای جوان غرقه در خون
 با زنان و دختران بی جان
 در خانه و در کوه و در دشت و در بیابان
 تداعی می شود

 وقتی تو می گویی
 زن یعنی ناموس مرد
 ناموس تو
 در ذهن من
 با بردگی تداعی می شود
 با زنجیر
 با اسارت
 با آزار و با تحقیر و با اذیت
 با یک شایعه ی دروغین
 که پایان یک زندگی را اعلام می کند.

وقتی تو می گویی زن یعنی ناموس مرد!
 وقتی تو می گویی زن یعنی ناموس مرد!
 من میل طغیان می کنم
 دوست دارم
 مثل آتشفشان های خشمگین

پر هیاهو

پر شتاب

یکباره فوران کنم

گرم و سوزان سرازیر شوم

و بنای کهنه ی ناموس پرستی را

برای همیشه

به بزرگترین فسیل دنیا

مبدل کنم.

۲۸،۰۲،۱۶



→ زمانی هم که بحران کرونا سایه مرگ را بر جامعه گسترانده بود، به عنوان دکتر و پرستار در صف مقدم مبارزه با کرونا جانفشانی کردند و با به خطر انداختن جان خود هموعان خود را از مرگ نجات دادند. به سنگر مبارزه در زندان ها هم نگاه بیندازید، زنان زمانی هم که توسط درّخیمان جهل و سرمایه به اسارت گرفته شدند و شکنجه گردیدند، سرود آزادی خواندند و ادعانامه خود که یک اعلام جنگ آشکار علیه این رژیم جهل و سرمایه بود، را فریاد زدند. حقیقت این است که حضور چشمگیر زنان در عرصه های مختلف نبرد و مبارزه بویژه حضور پر رنگ زنان در صف اعتصابات و اعتراضات سراسری معلمان به جنبش رهائی زن جلوه های تازه ای بخشیده و این جنبش را وارد فاز نوینی کرده است.

بنابراین اگر ۸ مارس از همان آغاز مهر شورش زنان کارگر را بر پیشانی داشت، پیشروی جنبش رهائی زنان نیز جز با به میدان آمدن سازمان یافته توده میلیونی زنان کارگر و زحمتکش تضمین نخواهد شد. جنبش زنان به مثابه یک جنبش سیاسی و اجتماعی فقط در پرتو افق و استراتژی سوسیالیستی و در اتحاد با جنبش کارگری است که می تواند با به عقب نشاندن گرایشات فمینیسم بورژوازی، خود را از زنجیر آپارتاید جنسیتی رژیم سرمایه اسلامی رها سازد و پیشروی خود را تضمین کند.

حزب کمونیست ایران ضمن گرمی داشت ۸ مارس این نماد مبارزه انترناسیونالیستی برای رهائی زن، همه فعالین و پیشروان سوسیالیست جنبش زنان و جنبش کارگری را برای تدارک برگزاری هر چه با شکوه تر مراسم و آکسیونهای ۸ مارس که طی بیش از چهار دهه گذشته به یکی از جلوه های تداوم جنبش رهائی زنان علیه دیکتاتوری زن ستیز رژیم سرمایه اسلامی تبدیل شده است، فرا می خواند.

**گرامی باد ۸ مارس روز جهانی زن
 سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
 زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری**

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۴ اسفند ۱۴۰۰

۲۳ فوریه ۲۰۲۲



اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن



ناموسی - زن کشی، دامن می زند. کودک همسری یا تجاوز به کودکان را قانونی میکند و از سوی دیگر با رواج دادن صیغه به تن فروشی چهره ای قانونی می دهد.

اسلام سیاسی اکنون بعنوان یک جنبش ضد انسانی و زن ستیز فقط در ایران نیست که زندگی میلیونها انسان را به تباهی کشانده است، بلکه در سایر کشورهای خاورمیانه و آفریقا نیز زندگی زنان را با مخاطرات جدی تری روبرو کرده است. به قدرت رساندن نیروهای مرتجع طالبان در پائیز ۲۰۲۱، عقب نشینی بزرگی را به مردم افغانستان، بویژه زنان تحمیل کرده است و بار دیگر هم سرنوشتی زنان را در ایران و افغانستان برای آزادی و برابری در مقابله با توحش اسلامی رابه هم گره زده است.

با این همه و به رغم همه این فشار و تبعیض و سرکوب و بی حقوقی، جنبش‌هایی و برابری طلبانه زنان در ایران هیچوقت متوقف نشد و اکنون به یکی از جنبش‌های رادیکال و قدرتمند بر علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شده و در میان مردم ایران از پشتیبانی و محبوبیت بسیاری برخوردار است. دولت جمهوری اسلامی از پتانسیل قوی و رادیکال جنبش زنان به خوبی آگاه است و به همین دلیل از هرایزاری برای سرکوب و عقب نشینی آنان و دستاوردهای شان استفاده می کند.

اگر چه در تمامی سال‌های حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی، مبارزات زنان آزاده ایران به اشکال مختلف تداوم داشته است، اما خیزش‌های انقلابی دیمه ۹۶ و آبان ۹۸ نشان داد که تغییر واقعی در موقعیت زنان در گرو پیشروی و عروج جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است.

از این رو، همانگونه که در بیانیه سیاسی مصوبه کنفرانس استکھلم "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست" آمده است، جنبش‌هایی زن تنها با گذر انقلابی از جمهوری اسلامی و در راستای یک افق سوسیالیستی، با شرکت فعال در یک جنبش سراسری و در همگامی با سایر جنبش‌های اجتماعی می تواند در موقعیت بهتری قرار گیرد. جنبشی که هر گونه ستم و تبعیض جنسیتی را مردود می



شمارد و علیه هر گونه نابرابری و بی عدالتی مبارزه می کند. پوشیده نیست مبارزه برای رفع تبعیض جنسیتی نیز مانند هر جنبش مطالباتی دیگر نمی تواند با مبارزات سیاسی، اجتماعی و طبقاتی جاری در جامعه و سایر جنبش‌های رفع تبعیض و ستم همسو نگردد. تنها در بهم پیوستگی تمامی جنبش‌های سیاسی و اجتماعی موجود است که افق‌های روشنی در برابر کلیت جامعه قرار می گیرد. روشن است عین این وضعیت برای زنان افغانستان نیز صادق است.

مقاومت قهرمانانه ی زنان افغانستان در تقابل با توحش اسلامی طالبان و علیه مماشات دولت‌های امپریالیستی، نشان می دهد که جنبش آزادیخواهی زنان در خاورمیانه از جمله در ایران و افغانستان از ظرفیت بالایی برخوردار است و همراه با جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های آزادیخواه با به میدان آمدن نیروی کارگران و زحمتکش‌شان می تواند چشم انداز آینده ای روشن، آینده ای عاری از ستم و تبعیض و نابرابری را برای زنان امکان پذیر نماید.

حضور زنان در صفوف اول تظاهرات و اعتراضات ماه‌های

تبعیض جنسیتی و نابرابری هنوز سیمای نظم موجود جهان است! ستم بر زنان و اعمال ستم بر اساس جنسیت در زندگی فردی و اجتماعی، یک رکن اساسی نظام سرمایه داری است که نابرابری بنیادی در جامعه را باز تولید می کند. هر چند سرمایه داری مبتکران‌نقد زنان نیست و فرودستی زنان به شیوه‌های مختلف در تمام جوامع طبقاتی پیشین نیز وجود داشته است، اما سرمایه داری همواره ستم بر زنان و مردسالاری را به عناوین مختلف در جامعه باز تولید و تشدید می کند. اساس نظام و دنیای موجود را تبعیض و نابرابری، مالکیت خصوصی، بردگی مزدی و استثمار فرد از فرد تشکیل می دهد. این چهارچوب، منشأ نابرابری و تبعیض از جمله ستمکشی زن در محل کار و جامعه و قانون و تفکر حاکم است. مردسالاری، محصول فرهنگ و قوانین ناظر بر این نابرابری بنیادی است. علیرغم اینکه در بخشی از کشورهای پیشرفته تر جهان در قیاس با کشورهای استبداد زده در نتیجه مبارزات زنان و مبارزات کارگری و سوسیالیستی، تغییراتی در قوانین و تغییر نسبی در موقعیت زنان بوجود آمده است، اما تبعیض جنسیتی و ستم بر زنان در اکثر کشورهای جهان به شیوه ای زمخت نمایان است. هشت مارس خود محصول جنبش بین‌المللی سوسیالیستی طبقه کارگر و یک سنت مبارزاتی رادیکال زنان کارگر و کمونیستی است که هنوز در مقابل واپسگرایی بورژوازی مقاومت می کند و می جنگد.

امسال در شرایطی به پیشواز روز جهانی زن می رویم که بیش از دو سال از پاندمی کرونا می گذرد و بورژوازی جهانی علیرغم دسترسی انسان به امکانات و پیشرفت علم و تکنولوژی در مقابله با چنین مصائبی، بیش از هر دوره ای بی لیاقتی و ناتوانی خود را در اداره جامعه و حفظ سلامتی مردم نشان داده است. در جهانی که جان انسان بسادگی قربانی سود سرمایه می شود، ستم بر زنان نمی تواند ریشه کن شود. پاندمی کرونا و

بحران سرمایه داری نه تنها بیکاری و فقر گسترده تری را به طبقه کارگر و مردم محروم جهان تحمیل کرد، بلکه فشار ناشی از این اوضاع به اعمال خشونت

بیشتر علیه زنان و افزایش آزار جسمی و جنسی علیه آنان در خانواده و محل کار شده است.

اگر اعمال تبعیض جنسیتی و ستم بر زنان ضرورتی جهانی برای سود سرمایه است، این امر در کشورهای تحت حاکمیت رژیم‌های اسلامی مانند جمهوری اسلامی ایران در قالب یک سیستم آپارتاید جنسیتی تمام عیار عمل می کند. این رژیم با استفاده از مذهب به مثابه ابزار ایدئولوژیک و با بهره گیری از فرهنگ عقب افتاده مردسالارانه، تبعیض جنسیتی و خشونت بر زنان را قانونی و نهادینه کرده است و حقوق اولیه زنان نظیر حق تشکیل مستقل زنان، حق سقط جنین، حق طلاق، حق سرپرستی فرزندان، حق وراثت، حق مسافرت، حق انتخاب لباس، حق انتخاب رشته تحصیلی و ... از زنان رسماً سلب شده است. تفکیک جنسیتی در تمام ارکان جامعه و در مؤسسات آموزشی به یک اصل تبدیل شده است. رژیم در حالیکه به مردان حق چند همسری اعطا می کند، با ترویج فرهنگ مرد سالارانه و ارزش‌های پوسیده ارتجاعی مانند ناموس و غیرت به وقوع و افزایش خشونت و بربریت عریان همچون قتل‌های



شیوا سبحانی

در آستانه ی هشت مارس

همچون قنوسی که از خاکستر خویش

آنقدر زیاد است که دخترانی که در کودکی موظف به مراقبت از خواهربرادرهایشان بوده اند باید تاوانش را با افسردگی های سنگین و اضطرابهای طولانی مدت پس بدهند.

باید و نیابدهایی تربیتی - که وجودشان برای بازتولید سیستمی که فرهنگ پدر/مردسالاری در آن تنید و سود شایانی از قبل تن دادن زنان به ستم می برد - به شکلی در بازی های کودکان در ساخت هویت آنها نقش جالب توجهی ایفا می کند. دختری که در کنج خانه و یا مهد کودک مجبور به خاله بازی می شود، در واقع نه تنها آن موقع نقش کسی را که در آینده باید خانه داری، کارخانگی و یا هردو را انجام دهد تمرین می کند، بلکه اساسا از آزادی ای که پسران خانواده از آن بهره مند اند بی نصیب می ماند. بازیهای دخترانه محدود، کسالت آور، محافظه کارانه و مطیع کننده است این همان روندی است که در ادامه در کارخانگی و خانه داری میلیونها میلیون دلار سود را به جیب سرمایه داران و حاکمیتها سرازیر می کند در حالیکه بازی های پسرچه ها در فضاهای بسیار بزرگتر و با شور و هیجانی که ضرورت سلامت و زندگی کودک است انجام می گیرد. لباسهایی که به دختران پوشیده می شود هویتی نمایشی و اژه بودن را القا و در استمرار درونی می کنند لباسهای دست و پاگیری که البته چون باید پاکیزه باقی بماند تا اثبات شود که دخترچه به اندازه ی کافی مودب است، دیگر از عملکرد پوششی خود برای حفاظت از دخترچه ها بدل به چیزهایی می شود که مهمتر از خوشحالی و رهایی آنان است. این همان راهی که یا امپریالیستها با هوا کردن فیلمهایی مثل کیم کارداشیان جلوی راه زنان می گذارند که مانند یک کالا باید هرازگاهی از آپشن های تازه ای برخوردار گردند و یا حاکمیتهای مثل جمهوری اسلامی که با تحمیل حجاب اسلامی بدن زن را به کانونی ترین مکان تلاقی ایدئولوژی و روابط کالایی بدل می کنند. درست از این زاویه است که جمهوری اسلامی در هیچ شکلی نه می خواهد و نه نمی تواند سر مسئله زن کوتاه بیاید. در مقابل لباس و کفشهای پسرچه ها خستی و مناسب است و آزادی عمل زیادی برای بازی کردن و دویدن را در اختیار کودک می گذارد. هویت سازی کودکان هم دوگانه و متضاد است، در واقع از همان روزهای اول زندگی کودکان به آنها یاد داده می شود که کودکی که زن آینده است با کودکی که نقش مرد را به عهده می گیرد، مشروط به رعایت قوانین نوشته و نانوشته، آداب و سنن و فرهنگی است

مانند هر جنبش دیگری، آن زمان که سخن از جنبش رهایی زن به میان می آید، خط سیاسی ای که بتواند رهبری جنبش را به عهده گرفته و جامعه و به طریق اولی تر زنان را سازمان دهد ضروری ترین نیاز خواهد بود. ما بر این باوریم که تنها یک جنبش اجتماعی عظیم توده ای به رهبری یک حزب کمونیستی است که می تواند با کسب قدرت سیاسی زمینه ی رهایی زن را به معنای اخص کلمه متحقق کند. این امر مستلزم این است که به تمام جنبه های ستم بر زن به صورت دقیق پرداخته شود و علیه آن مبارزه کرد. اگرچه روابط کالایی شده ای که سرمایه داری در اقصی نقاط جهان به پیش می برد و عامل اصلی ستم بر زن و بازتولید آن است اما یکی دیگر از مهمترین موارد ستم بر زن پدر-مردسالاری است که از قضا پرچالشتترین زمینه ی مبارزه است چرا که مبارزه با سرمایه داری و حاکمیتهایی مانند ایران برای جامعه تا اندازه های بسیار زیادی روشن است اما فرهنگ پدر/مردسالاری شامل نزدیک ترین کسان زنان خانواده می شود. این فرهنگ جنبه های مختلفی دارد، شنیع ترین آن قتلهای ناموسی است که در همه جای دنیا شاهد آن هستیم، همین اواخر گردن زدن مونا حیدری توسط شوهرش نه تنها بازتاب گسترده ای در همه جا داشت بلکه باردیگر چهره ی کریمه مردسالاری را نمایاند. اما لازم است به این نکته هم اشاره شود که فرهنگ ضد زنی فقط به قتلهای ناموسی مربوط نمی شود و یا بهتر است بگوییم زن ستیزی از موارد بسیار کوچک و کم اهمیت شروع می شود و نهایتا بر بستر شکل تولید سرمایه دارانه در زن کشی تبلور پیدا می کند. لایه های مختلف فرهنگ مردسالاری آنچنان درهم تنیده، عادی شده و پیچیده هستند که وقتی از آنها اسم می بریم شاید به نظر مسخره می آید اما مهم است بدانیم؛ فقط قتل ناموسی و خشونت فیزیکی نیست که زنان را قربانی می کند. از همان بدو تولد برخوردی که اطرافیان با دو کودک دختر و پسر می کنند بسیار متفاوت است. این برخوردها ممکن است به صورت مستقیم نباشد به عنوان مثال شکل شیردهی و زبان بدن مادری که فرزندش پسر است با مادری که دخترچه اش را شیر می دهد، متفاوت است باور غالب این است که پسرچه ها بیشتر می خورند، این مسئله در میان جوامعی که با کمبود غذایی مواجه هستند و یا درگیر فقر شدید هستند سالانه به قیمت جان هزاران دخترچه تمام می شود. به علاوه ی اینها در اوان کودکی مراقبت از دیگر بچه ها به وظیفه ی دختران بدل می شود، فشار روانی ناشی از تحمیل مسئولیت دیگر خواهر و برادران

⇨ اخیر معلمان و بازنشستگان، نشان از پتانسیل عظیم جنبش برابری طلبانه آنان برای رفع تبعیض و نابرابری در جامعه ایران است. هم اکنون، جامعه ی ایران آبستن حوادث مهمی است و فعالین جنبش برابر طلبی زنان بدون شک در صف اول این مبارزات خواهند بود. در آستانه ۸ مارس روز جهانی زن، همبستگی با مبارزات زنان در اقصی نقاط جهان به وظیفه اردوی سوسیالیستی و برابری طلبی در ایران و جهان تبدیل شده و ضرورت حمایت و پشتیبانی همه جانبه از این مبارزات را صد چندان ضروری کرده است. شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست، همه ی زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب، همه احزاب و جریانهای چپ و کمونیست را در روز ۸ مارس به مبارزه ی پیگیر علیه جمهوری اسلامی و رفع تبعیض و نابرابری و یک رهایی سوسیالیستی فرا می خواند.

زنده باد جنبش

برابری طلبانه

و سوسیالیستی زنان!

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

۱۹ فوریه ۲۰۲۲

۳۰ بهمن ۱۴۰۰

امضاها:

اتحاد فدائیان کمونیست، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت.



عقوبت

شعری برای روز جهانی زن

«عباس سماکار»

آه این توئی
که با پیراهن چروک حریرت
بر آستانه مهتابی من ایستاده‌ای
و تاجی از نقره سوزان
بر فراز گیسوانت می درخشد
آه این توئی
که به چیدن «سیب نخستین» دست دراز کرده‌ای
و دخترانت
این‌جا
زیر شکنجه و تجاوز
هنوز تاوان آن گناه نخستین را
پس می دهند
و پسران ناخلف
که هر روز برادر ما
هابیل را می کشند
آه این توئی
در خود فرورفته و تلخ
در غم خواهران و برادران سوخته‌جان ما
مادر عاصی
آموزگار نخستین
حوای شورش
در این غبار درهم شکستگی
بازت نمی شناسم
آه این توئی

خجسته باد هشت مارس

روز جهانی زن

خسته از تمام شب های بی چراغ
خسته از تمام راههای بن بست
خسته از تمام جاده های مسدود
خسته از تمام دیوارهای بلند
خسته از تمام درهای بسته ای
ولی برو!

برو بی هیچ توفقی!
رویاهای منتظر آن سوی مرزها
هنوز هم در حال درخشیدنند
ناهید وفایی
۰۸،۰۳،۲۰۲۱

⇒ که در آن زن نه تنها نقش
کهنتری را بازی می کند بلکه
وجودش می تواند آنقدر
شرم آور باشد که برای مردان بی‌نوی
خانواده چاره ای جز قتل و جنایت
باقی نگذارد. طرز رفتار، سبک لباس
پوشیدن، حرف زدن و خندیدن برای
یکی نشانه ی عزت، مردی و قدرت
می شود و برای دیگری نشانی از بی
آبرویی و ننگ.

ما می دانیم که جمهوری اسلامی به
مثابه یکی از زن ستیزترین حاکمیتها
در تثبیت، تولید و بازتولید و تقدس
بخشیدن به این فرهنگ چه نقش
عمده و مهمی را ایفا می کند. مارکس
به درستی می گوید که فرهنگ طبقه ی
حاکم فرهنگ جامعه است، اما سوال
اینجاست چرا در همین کشورهای
از لحاظ صنعتی پیشرفته و دارای
دموکراسی ای که تلاش می کنند کنه
ی واقعی اش را با تبلیغات و رنگ
و لعاب ببوشانند، سالانه هزاران زن
قربانی خشونت‌های ناموسی، خانگی
و با دیگر خشونت‌های اجتماعی می
شوند اینجا که دیگر قانون‌های حمایتی
زیادی به تصویب رسیده و زنانی
هستند که در پست‌هایی مانند ریاست
جمهوری، صدراعظمی، وزارتخانه
ها، رئیس کمیسیون اروپا و... به ایفای
نقش می پردازند. جواب اینجاست
که فرهنگ مرسالاری مودی تر از
آن است که به آسانی تن به اقدامات
ریشه ای هم در روینا و هم در زیربنای
اقتصادی بدهد چه برسد به آب بندی
های پارلمانی. حتی اگر قوانینی به
تصویب برسد بردی نخواهد داشت
آن زمان که چرخه ی خشونت در
خانه ها، کلیساها، کانالهای تلویزیونی
پر زرق و برق، شبکه های اجتماعی
و... بازتولید می شوند.
پس چگونه و به چه شکلی باید چنین
مناسباتی برچیده گردد و زمینه برای
تعالی زن به مثابه یک انسان رها به
وجود آید. این مستلزم به پیش بردن
مبارزه ی طبقاتی و تولید فکر در
زمینه های مختلف و مشخصا در
نقد و به زیر کشیدن فرهنگ پدر/
مردسالاری است. این تولید فکر می
تواند و باید به گسترده گی همان
فرهنگی باشد که بناست علیه آن
مبارزه کنیم. الگوهای تربیتی باید در

هامبورگ

مارس ۲۰۲۲



درس‌ها و دستاوردهای جنبش مطالباتی معلمان

«در آستانه‌ی فرارسیدن ۸ مارس، روز جهانی زن»

را نشان می‌دهد. مارکس در تز دومش درباره‌ی فویرباخ اشاره می‌کند که: «درستی یا نادرستی نظریه، در عمل اثبات می‌شود.» منفردین و محافل نامبرده‌ای که هرگز نتوانسته‌اند اعتبار و درستی تئوری‌های خود را در عمل نشان دهند، تنها با سخن‌پردازی انفعال و ناکارآمدی خود را زینت بخشیده‌اند.

همانطور که گفتیم این عناصر از پر کردن شکافی که میان ایشان و توده‌های کارگر در محل کار و زیست مشترک وجود دارد، ناتوان بوده‌اند. در نتیجه بخش دیگری از آنها برای پنهان کردن خصلت فرقه‌ای، منزوی‌طلبانه و نخبه‌گرایانه؛ به جای دخالت مسئولانه در محل کار و زیست خودشان به حمایت‌های نامؤثر و حتی دخالت‌های مضر در مبارزات کارگران خوزستان آویزان شده‌اند. گویی آنها خود را در جایگاه نظریه‌پرداز این جنبش‌های حی و حاضر می‌پندارند، بدون آنکه کمترین تأثیر مثبتی در مبارزه‌ی طبقاتی محل کار و زندگی خودشان داشته باشند و بتوانند این تأثیر را در عمل نشان دهند. اما از آنجا که غرور روشنفکرانه‌شان اجازه نمی‌دهد، عوض اینکه متواضعانه از کارگران خوزستان و جنبش سراسری معلمان کمی بیاموزند، متوهمانه برای حفظ جایگاه ذهنی‌شان یقه می‌درانند.

درس دیگری که می‌توان آموخت، در اولویت قرار دادن فاکتور تشکل مستقل در میان معلمان است. قبلاً گفته‌ایم که کارگران هفت تپه، کارگران پیمانی نفت و کارگران فولاد اهواز بنا به توازن قوای مشخصی که جنبش کارگری در سطح سراسری دارد، عطای ایجاد تشکل تماماً علنی - مثلاً سندیکا - را به لقای تداوم مبارزه و حفظ عناصر پیشرو بخشیده‌اند (۱). این کارگران به تجربه دریافته‌اند و به همی ما نشان داده‌اند، تا زمانی که توازن قوای جنبش کارگری در مقیاس سراسری - نه فقط یک استان یا یکی دو واحد کارگری - به زیان استبداد و حکومت سرمایه‌داری تغییر نکرده باشد، تضمین ادامه‌کاری و توده‌ای شدن حرکت‌های اعتراضی در گرو تلفیق هوشمندانه‌ی کار مخفی با کار نیمه مخفی است. آنها به همین منظور اشکال ویژه‌ای از تشکل - ترکیبی از کمیته‌های مخفی کارخانه و مجمع نمایندگان - را برای دوره‌های رکود یا اعتلای مبارزات

موقعیت آنها را برای قدم برداشتن به جلو تحکیم کرد. آنها همزمان که با تلاش‌های نقشه‌مند بستر را برای اعتلای فکری-عملی جنبش فراهم می‌کردند، ذره‌ای از ضرورت حیاتی خواسته‌های اقتصادی برای توده‌ای شدن حرکت غافل نماندند. آموزگاران مدرسه، به‌مثابه‌ی آموزگاران مبارزه تا قبل از آنکه موازنه‌ی قدرت را به نفع خودشان تغییر دهند، جنبش را با سردادن شعارهای ذهنی و حداکثری به جدال نهایی نکشانند، همین موضوع باعث شد که نیروی سرکوب نیز نتواند کوشش‌های بخش پیشرو را در نقطه خفه کند یا ترس را در دل بدنه‌ی معلمان بکارد.

این درس مهمی برای جنبش کارگری و جنبش زنان است که از دهه‌ی ۸۰ میلادی به بعد به طور علنی پای در میدان گذاشته‌اند. جمع‌ها و محافل فعالین این دو عرصه که از همان اول تاکنون کيفرخواست‌ها و شعارهای نهایی را - آمیخته به شور خرده‌بورژوازی و بدون در نظر گرفتن سطح تشکلیابی و توازن قوای عینی - بر پرچم‌هایشان حک می‌کنند، به ظاهر و به لحاظ ذهنی خود را از دیگران رادیکال‌تر نشان داده‌اند. اگر بپذیریم که رادیکالیسم معنایی جز تغییر ریشه‌ای ندارد، پس این مفهوم علاوه بر عنصر آگاهی فکری برای شناخت ریشه‌ها، به عنصر عملی و نیروی مادی برای برکندن ریشه‌ها استوار است. پس این فعالین علی‌رغم جایگاهی که برای خود قائل هستند و تا زمانی که به یک نیروی مادی برای دست‌زدن به عمل مداوم و پایدار تبدیل نشده باشند، نیرو یا عنصری رادیکال نام نمی‌گیرند. نظرات محافل خودبزرگ‌بینی که گاه ادعای صدور تئوری انقلابی از خارج طبقه و بدون آنکه حتی یک عنصر پیشرو را در جنبش حی و حاضر با خود داشته باشند، مهمل و بی‌بنیاد است چرا که تئوری به محض آنکه ارتباطش را با واقعیت از دست بدهد، پوچ می‌شود. این محافل ساده لوح که به گمانشان می‌توانند از راه دور کارگران را هدایت کنند، هنوز از درک کنش و تاثیر متقابل دیالکتیکی تئوری و پراتیک - و آنچه که در فلسفه‌ی مارکس «پراکسیس» نام دارد - مستأصل و درمانده‌اند. در واقع هر چند به قول ولادیمیر لنین «هیچ جنبش انقلابی‌ای بدون تئوری انقلابی وجود ندارد»، اما تئوری انقلابی نیز تنها در پراتیک انقلابی اعتبار خود

دور تازه‌ی اعتراضات و اعتصابات معلمان کشور افق نوینی به روی مبارزات اردوی کار و زحمت گشوده است. در این باره حرف بسیار است و حتی اگر بخواهیم سخن کوتاه کنیم نمی‌توان درس‌های حیاتی و مهم‌ترین دستاورد این جنبش - به زعم نگارنده - را نادیده گرفت: «سراسری و توده‌ای بودن جنبش و حضور گسترده‌ی زنان در رأس آن».

قبلاً نیز در مورد اهمیت توده‌ای شدن حرکت‌های اعتراضی و چند و چون آن، در مطلب «ضرورت تلفیق کار مخفی با کار علنی و توده‌ای کردن اعتراضات» (۱) نکاتی بیان شده است. نگاهی به اعتراضات اخیر معلمان، خصوصاً آخرین نمونه‌ی آن در ۳ اسفند ۱۴۰۰ واقعیات را بیشتر نمایان می‌کند. حضور میدانی هزاران معلم در روبروی مجلس در تهران و آموزش و پرورش شهرهای سراسر کشور، کیفیت بالای این جنبش را نشان می‌دهد. پشتیبانی بدنه‌ی جنبش و خصلت سراسری آن، کار نیروی سرکوب را بسی دشوار کرده است. معلمان در شروع کار با در نظر گرفتن قانونمندی مبارزه از تعجیل پرهیز کردند و تنها زمانی گامی دیگر به پیش برداشتند که از قبل توازن قوای لازمی آن را به وجود آورده بودند. پیشروان این جنبش هم خودشان از رمانتیسیسم انقلابی و فردگرایی قهرمانانه‌ی لیبرالیستی دوری گرفتند - چیزی که به‌عنوان یک بیماری و با معرفی چهره‌های بی‌تشکل مثل بختک به جان جنبش کارگری افتاده است - هم بدنه را با تبلیغ و تهییج ماجراجویانه به جدال از پیش باخته رهنمون نشدند. در حقیقت شعور طبقاتی معلمان به شور نپخته‌ی آکسیون محور (۲) می‌چربد و تاکنون با تکیه بر همین فاکتور و اقدامات صبورانه‌ی تدریجی و ترویجی، صدها کادر سازمانده را پرورش داده‌اند. تعدد کادرهای سازمانده در کنار توده‌ای بودن اعتراضات معلمان، مهم‌ترین دلیل تداوم جنبش مطالباتی، تضمین ادامه‌کاری آن و تکثیر تشکل‌های مستقل بوده است.

بازتاب گام‌های منطقی معلمان را می‌توان با نگاهی به گذشته‌ی این جنبش بررسی کرد. این جنبش در سال‌های نخست با تأکید بیشتر بر خواسته‌های اقتصادی - که اشتباه‌ها خواسته‌های صنفی نام گرفته است - بدنه‌ی معلمان را هر چه گسترده‌تر با خود همراه و همین موضوع

هزینه‌های گزاف کسب کرده‌اند. تاکنون هیچ جنبشی و هیچ بخشی از فعالین نتوانسته‌اند در این سطح راه حضور زنان در مبارزه‌ی طبقاتی و برابری طلبانه را هموار کنند. ادعای گزافی نیست اگر بگوییم زنان و مردان معلم هم بیشترین تعرض را به ایدئولوژی ارتجاعی و مستبدین رژیم اسلامی داشته‌اند و هم در آینده می‌توانند فرهنگ و سنت‌های مردسالارانه و زن‌ستیز در جامعه را بیش از پیش عقب برانند. این مهم تنها به تعداد زیاد معلمان زن یا هم‌سرنوشتی آن‌ها با همکاران مرد بر نمی‌گردد، و نمی‌توان پشت چنین ادعاهایی، پراکنندگی موجود در صفوف بی‌شمار زنان و مردان کارگر و خانواده‌هایشان را به عنوان پاشنه‌ی آشیل جنبش کارگری پرده‌پوشی کرد.

سخن کوتاه کنیم. اکنون دیگر شکی نیست که نه این جنبش سر بازایستادن دارد، نه استبداد می‌تواند دستاوردهای جنبش معلمان را به آسانی بازپس بستاند. اگر دیگر بخش‌های کارگران و زحمتکشان بتوانند با حمایت عملی و نظری معلمان جنبش مطالباتی - توده‌ای مربوط به خود را راه‌بیااندازند و در متن آن تشکل‌های مستقل خود را در سطح سراسری تحمیل کنند، گامی بلند در به پیروزی رساندن جنبش سوسیالیستی و حل تکالیف دمکراتیک برمی‌دارند. تنها نماندن معلمان در این جدال و پیوستن دیگر مزدبگیران جامعه نیز در گرو سازماندهی رشته‌های مختلف و پراکنده کارگری در محل کار و زیست زحمتکشان است.

منابع و زیر نویس‌ها:

- (۱) ضرورت تلفیق کار مخفی با کار علنی و توده‌ای کردن اعتراضات، درسهایی که باید از کارگران هفت تپه فرا گرفت، ۱۳ آبان ۱۴۰۰. <http://www.azadi-b.com/?p=۱۴۵۳۰>
- (۲) خیریه و آکسیونیسم، آفات مبارزه‌ی طبقاتی <http://www.azadi-b.com/?p=۱۳۱۳۷>
- (۳) تشکل‌یابی توده‌ای و سازماندهی اجتماعی کارگران، نشریه‌ی جهان امروز، بهمن ۱۴۰۰.
- (۴) <https://cpiran.org> از سازماندهی تشکل‌های مبارزاتی توده‌ها تا استقرار ارگان‌های حاکمیت شورایی، #جزوه‌ی بهار، ۲۶

بهمن ۱۴۰۰

اسفند ۱۴۰۰

مبارزاتی توده‌ها تا استقرار ارگان‌های حاکمیت شورایی» (۴) توضیح داده‌ام.

امروز دیگر جنبش معلمان و جنبش کارگری به سرعت از همدیگر می‌آموزند. سال گذشته کارگران پیمانی نفت در مقابل اقدام تهدید آمیز کارفرمایان که کارگران معترض و اعتصابی را در لیست سیاه قرار می‌دادند و با بیکارسازی آنها را تحت فشار می‌گذاشتند، مقابله به مثل کردند. در واقع کارگران نیز لیست سیاهی از بدرفتارترین پیمانکاران تهیه کردند تا با تحریم آنها سیاست سرمایه‌داران و سرکوبگران را خنثی سازند. امسال همین موضوع را در جنبش معلمان مشاهده کردیم. دولت به مدیران خود فروخته‌ی مدارس دستور داد تا ضمن همکاری با حراست، لیست معلمان متحصن و



معترض را به امنیتی‌ها تحویل دهند. در مقابل معلمان نیز به افشاگری مدیران خائن روی آوردند. این‌ها تجاربی است که به خوبی در بین جنبش‌های اجتماعی تبادل شده است.

تا اینجا تلاش شد آنچه که مبارزات کارگران و معلمان آموخته‌اند را فرموله کنیم. اکنون می‌خواهیم تنها یکی از دستاوردهای جنبش معلمان را برای مقایسه با محافل چپ و کمونیست در داخل کشور بررسی کنیم: «مشارکت توده‌ای زنان و حضور عملی آن‌ها به‌عنوان عناصر سخنران و سازمانده در رأس تشکل‌های مستقل و اعتراضات معلمان». اگر به مانند صنفی‌گرایان رفورمیست و اکونومیست‌های جنبش کارگری دستاوردهای مبارزات اردوی کار و زحمت را به مطالبات صرفاً اقتصادی محدود نکنیم و دستاوردهای دمکراتیکی مانند حضور چشمگیر اقلیت‌های ملی - جنسیتی و سطح تشکل‌یابی یا دستاوردهای ارزنده‌ی مبارزاتی مانند کادر پروری در میان زنان و مردان را کوچک‌نماییم؛ آنگاه می‌توان مدعی شد که دستاوردهای این چند سال جنبش معلمان به مراتب بیش از دستاوردهایی است که محافل زنان و فعالین کارگری در کنار تحمل

توده‌های کارگر و خانواده‌هایشان را به‌کار گرفته‌اند. هر زمان که توازن قوای کارگران ایران مانند معلمان در سطح سراسری تثبیت شود، بدون شک همین شکل از تشکل به اشکال عالی‌تر و علنی‌تر سازماندهی - اتحادیه، سندیکا، کنفدراسیون و شورا - ارتقا می‌یابد.

برای درک بیشتر اهمیت موضوع و تفاوت‌هایی که وجود دارد کافی است به امر تشکل‌یابی مستقل در میان معلمان نگاهی بیاندازیم. همانطور که در یک ماه گذشته دیدیم، معلمان در شهرهای بزرگ و کوچکی مانند شیراز، بوشهر، بیجار و دیواندره تشکل مستقل خود را به صورت کاملاً علنی و در پروسه‌ی انتخابات مجمع عمومی تحمیل کردند. در شهرهای دیگری مانند سنندج نیز علی‌رغم فشار و

کارشکنی نیروهای امنیتی، بازسازی و استقلال تشکل‌های قبلی را در دستور کار قرار دادند. تاثیر متشکل شدن معلمان در این شهرها را به وضوح در نظم و وسعت تجمع ۳ اسفند دیدیم. در اقدام بی‌سابقه و جسورانه‌ی دیگری معلمان انجمن صنفی در شهر کوچکی مانند مریوان و در اعتراض به بازداشت همکارانشان «شعبان محمدی» و «جبار دوستی» چندین تجمع اعتراضی را در روبروی ستاد خبری اطلاعات و فرمانداری این شهر فراخوان دادند که از سوی بدنه‌ی معلمان پاسخ مثبتی گرفت. ایجاد تشکل در شهرهای بسیار کوچک یا پیشروی‌ها و جرأتی که معلمان در دورترین و کم‌وزن‌ترین نقاط برای سازمان‌دادن اعتصابات و اعتراضات مختلف نشان می‌دهند، محصول قدرتی است که شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان ایران در مقیاس سراسری کسب کرده است. چیزی که جنبش کارگری در کشور تاکنون نتوانسته تنها با اتکا به کارگران خوزستان به آن دست یابد. به نوبت خود، راهکارهایی برای دست‌یابی جنبش کارگری به این توازن قوا را بخشا در مطلب «تشکل توده‌ای و سازماندهی اجتماعی کارگران» (۳) همچنین در جزوه‌ی دیگری تحت نام «از سازماندهی تشکل‌های



"نوآوری"! در خدمت کدام استراتژی؟

هلمت احمدیان

بزرگترین دستاورد فلسفی و سیاسی و انقلابی تاریخ بشریت بود و هست که به دست مارکس و انگلس و کارگران کمونیستی که از سراسر اروپا در این سال در کنگره اتحادیه کمونیست ها در لندن حضور داشتند به طبقه کارگر جهانی ارائه شد.

پاسخ مارکس برای تغییر و نه تفسیر جهان، خودسازمانی طبقاتی است که نیروی محرکه و اصلی آن طبقه کارگر است. پاسخ "نوآوران" تجدید نظر طلب، بر عکس متدولوژی مارکس، تفسیری یک بعدی برای اصلاح و رفرم و نه تغییر بنیادی است. مارکس تحقق این امر را از راه وحدت طبقاتی، آگاهی طبقاتی و سازمانیابی کارگران می بیند. "نوآوران"، "همبستگی اجتماعی" را فراروی قرار می دهند، و این در حالی است که منافع طبقاتی اقشار و لایه های مختلف بین دو طبقه اصلی، یعنی طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار در نوسان است و برای هیچ تغییر بنیادی قابل اتکا نیست.

نوآوری مارکسیستی

متد مارکسیستی نوآوری بر اساس ماتریالیسم دیالکتیک است. معنای ساده این متدولوژی باور به تغییراتی است که نه بر اساس آرزوها، بلکه در بطن واقعیات عینی و زمینی جامعه صورت می گیرد. از این روی باید این واقعیات را همواره بازشناسی کرد و آرمان خواهی خود را بر پایه آن استوار کرد.

واقعیت چیست؟ واقعیت این است که جوامع بشری به نسبت دوره مارکس پولاریزه تر شده و فاصله بین فقر و ثروت با بیش از یک قرن پیش، غیر قابل مقایسه است. "نوآوری" های لیبرالیستی و نئولیبرالیستی در دهه های گذشته نتوانستند بحران های ذاتی سرمایه را حل کنند، چون هیچ مدل اقتصادی جدیدی را که بتواند از بحران های ادواری سرمایه جلوگیری کند در چنته نداشتند. این رویکردها، "سرمایه داری را پایان تاریخ نامیدند" تا بشریت را به این قناعت برسانند که بردگی سرمایه سرنوشت محتوم آنهاست. لیبرالیسم زاده تلاش ناموفق ایدئولوگ های سرمایه داری برای اصلاحات در نظام سرمایه داری بود که از رادیکالیزه شدن جنبش های اجتماعی برعلیه بربریت سرمایه جلوگیری کند و تا حدی

است. این علم، فلسفه ی شناخت و نقد عملی مناسباتی است که بر پایه استثمار، سود و ارزش اضافه بنا نهاده شده و بر تقسیم جهان به دو اردوی سرمایه و کار استوار است. این اصل زیر بنایی، علمی و طبقاتی بعد از مارکس، نه تنها زیر سؤال نرفته است، بلکه در عصر بردگی سرمایه و قطبی شدن چند برابر جهان در قرن بیست و یکم نیز بیش از هر زمانی موضوعیت پیدا کرده است و بشریت را به معنای واقعی در برابر دو گزینه سوسیالیسم و بردگی سرمایه قرار داده است.

کسانی که به بهانه ی "نوآوری" و "علم گرایی"، ایدئولوژی زدایی را ندای می دهند، در واقع فلسفه رهایی طبقه کارگر را نشانه گرفته اند. آنها از آن روی که نمی توانند جنبه طبقاتی و علمی مارکسیسم را زیر سؤال ببرند، از سر زدن بعد ایدئولوژیک آن وارد معرکه می شوند.

گفته می شود ایده و ایدئولوژی و آرمانخواهی، نگره ای مذهبی است! گفته می شود مارکسیسم با ایدئولوژی قرابتی ندارد و ... و این در حالی است که علم رهایی کارگران و محرومان جامعه بدون آرمان خواهی امری بی معنا و بی پایه است و ایدئولوژی زادی هم خود یک ایدئولوژی است.

تهی دانستن انسانها در هر موقعیت طبقاتی، سیاسی و اجتماعی و تاثیر نگرفتن از آرمان خواهی آن تنها به کمونیست ها و سوسیالیستها بر نمی گردد. تمام عقاید سیاسی موجود در جامعه و راهکارهای سیاسی شان، با الهام از ایدئولوژی های معین و طبقاتی شان رقم می خورد. از این روی "نو آوران" در واقع با اسم رمز ایدئولوژی زدایی شروع می کنند که هم کسانی را که به اصل پایه ای مارکسیسم وفادار مانده اند زیر سؤال ببرند و هم از این رهگذر تغییر ریل خود را توجیه کنند. این رویکرد، وجه مشترک تمام تجدید نظر گرایان تاریخ جنبش کمونیستی بوده است.

آرمانخواهی، تاریخی به قدمت تاریخ استثمار دارد، اما پایان دادن و پایان یابی استثمار، طبقه و فلسفه خود را طلب می کند. این موقعیت، تنها در سده ی ۱۹ میلادی و وجود طبقه کارگر و مناسباتی بود که فلسفه رهایی این طبقه کشف شد. تنظیم مانیفست حزب کمونیست در سال ۱۸۴۸، منشور این رهایی گردید. این کشف

در میان نیروهای چپ به درستی سخن از به روز شدن و تطبیق فلسفه علمی مارکسیسم با اوضاع و احوال روز جامعه می شود، اما باید دید که این نوآوری تطبیقی در راستای چه استراتژی سیاسی، اجتماعی و طبقاتی رقم می خورد؟

در این امر تردیدی نیست که جوامع و روندهای سیاسی همواره در حال تغییر و تحولند و علم مارکسیسم نمی تواند بر اساس همان فراسیون هایی که در دوره مارکس موضوعیت داشته خود را باز تعریف کند. خود مارکس هم در زمانه خودش به شیوه ای متافیزیکی به جامعه برخورد نکرده و غالب تبیین های وی متکی بر آخرین فکت های زمانه خود بوده است.

از این روی سؤال این است که فرق بین متدولوژی نوآوری مارکسی با "نوآورانی" که می خواهند با این بیرق "جنس دیگری را قالب کنند" در چیست؟

مارکسیسم، علم یا ایدئولوژی؟

"نوآوران" و بویژه منشعبین از حزب کمونیست ایران و کومه له می گویند مارکسیسم علم است نه ایدئولوژی، در حالیکه یک فلسفه علمی است که مخالفین، آنرا در سطح یک باور و اعتقاد ایدئولوژیک تنزل می دهند تا زیر نام «ایدئولوژی»، نقش فلسفی آنرا زیر پا بگذارند. این جداسازی، یا ایدئولوژی زدایی از طرف آنها از این روی صورت می گیرد که مارکسیسم را تا حد علوم تجربی مانند فیزیک و شیمی و پزشکی و ... تقلیل می دهند، تا از این رهگذر به این نتیجه برسند که همانگونه که همه این علوم باید در محک تجربه سنجیده شوند و در حال تکامل و تغییر هستند، پس فلسفه کمونیسم که مارکسیسم خوانده می شود، نیز باید همان سرنوشت را داشته باشد تا پس از تجربه آنرا تصدیق کنند.

در این مقایسه نامربوط، یک رکن اصلی مارکسیسم و آنهم موقعیت طبقات و مناسبات اجتماعی، جایگاه سود و سرمایه، تضاد کار و سرمایه و ... به سهولت جایش را به تغییرات روبنایی جامعه می سپارد.

مارکسیسم علم شناخت جامعه سرمایه داری است. اساس این علم، نقد اقتصاد سیاسی سرمایه داری و شرایط رهایی استثمار شونندگان



تهاجم دولت روسیه به اوکراین و سرنوشت غم انگیز پناهجویان!

پیامد رقابت هایی بود که اکنون وارد فاز جدیدی گردیده است.

همه آن دولتهائی که شش هفته پیش در حمایت از رفتارهای ضد انسانی مرزبانان لهستانی و تشویق دولت لهستان برای کشیدن دیوار در مرز خود با بلاروس هورا کشیده و وعده همه نوع کمک به لهستان را جهت جلوگیری از ورود پناهجویان به اتحادیه اروپا را میدادند، اکنون ظاهراً با موج آوارگان اوکراین احساس همدردی میکنند. دولت آلمان که اکنون کشورهای اروپائی را به یاری رساندن به پناهجویان اوکراین فرا میخواند، ابائی نداشت که امکانات لجستیکی در اختیار مرزبانان لهستانی قرار دهد. همان زمان هم سازمانهای مدافع پناهجویان گزارشهای تکانهنده ای از رفتارهای مرزبانان لهستانی با پناهجویان را انتشار دادند. این سازمانها بیان داشتند که مرزبانان لهستانی با گاز اشک آور به کسانی که به سیم های خاردار نزدیک میشوند، حمله میکنند و آنهایی که با شکافتن سیم خاردار وارد خاک لهستان شده بودند با ضرب و شتم به خارج از مرز پس می فرستند. همه دولتهای اروپائی میدانستند که باز گرداندن پناهجویان بدون رسیدگی به درخواست پناهندگی آنان با مقررات کنوانسیون ژنو در مورد پناهجویان در تضاد کامل قرار دارد.

اکنون با گزارش کمیسار عالی پناهندگان سازمان ملل در روز دوشنبه بیست و یکم فوریه پرده از سیاستی برداشته میشود که مدتهاست همین کشورها در مورد پناهجویان اعمال میکنند. فیلیپو گراندی یکی از مقامات بلند پایه سازمان ملل ضمن محکوم کردن خشونت و نقض حقوق پناهجویان خطاب به سران دولتهای اروپائی بیان داشت که: «آنچه در مرزهای اروپا اتفاق میافتد از نظر قانونی و اخلاقی غیر قابل قبول است»

در کنار غرش جنگنده های ارتش روسیه، موشک باران ها، ویرانی ها و کشتار مردم که در اوکراین جریان داد، موج حرکت انبوهی از خانواده ها که سعی میکنند از مرزهای اوکراین با لهستان، اسلواکی، رومانی و مجارستان عبور کنند، چهره دیگری از تهاجم نظامی دولت روسیه را نشان میدهد. تنها دولت لهستان از ورود بیش از صد هزار نفر آواره سخن به میان آورد. تصاویر مردان خانواده که در مرزها باید از همسر و فرزندان خود بالاچار جدا شوند تا گوشت دم توپ جنگی گردند که هیچ گونه منافعی در آن ندارند، خود صحنه های غم انگیزی را به تصویر می کشد. سازمان ملل هشدار داد که در صورت ادامه جنگ دستکم چهار میلیون نفر آواره خواهند شد.

یک روز بعد از حمله نظامی دولت روسیه به اوکراین، وزیر داخلی آلمان از کشورهای اتحادیه اروپا خواست که خود را برای پذیرش پناهجویان آماده سازند و این را یک وظیفه انسانی دولتهای اروپائی و دفاع از به اصطلاح ارزشهای اروپائی خواند. این بار هم قرار است به گونه ای دیگر سرنوشت غمباری که در انتظار پناهجویان است برای اهداف تبلیغاتی جنگی مورد استفاده قرار گیرد. میدانیم که قبل از همه مرزهای کشورهای همجوار اوکراین یعنی لهستان و رومانی میدان نمایش تراژدی جدیدی خواهد بود که بر سر پناهجویان خواهد آمد. شش هفته پیش بود که رفتار ضد انسانی دولت های لهستان و بلاروس با پناهجویان به رسانه ها کشیده شد. تصاویری که نمایش یک وحشیگری تمام عیار بود که در میدان رقابتها به صحنه آمده بود. پناهجویانی که در سرمای زیر صفر درجه در چادرها و در میان انبوه جنگل گرفتار آمده بودند. آنچه که مرزبانان لهستانی با به کاربردن گاز اشک آور و ضرب و شتم و رفتار غیر انسانی به پناهجویان تحمیل کردند،

زیادی این نقش را هم ایفا کرد، اما هیچگاه نتوانست توحش و ستمگری سرمایه داری بر زندگی بشریت محروم تخفیف دهد.

رویکرد لیبرالیستی اگر در جوامع پیشرفته سرمایه داری مدتهاست رو به افول رفته، اما در جوامع توسعه نیافته هنوز در بورس است و در بین نیروهای چپ هم ریشه دوانده است که توجیحات "نوآوران" آنها نخ نماست. کمونیستها ضمن اینکه ایدئولوژی و آرمانخواهی خود را برای ساختن بدیلی سوسیالیستی در مقابل بربریت سرمایه باور دارند، اما به همان متد مارکسی مدام آن را با واقعیات عینی جامعه به روز می کنند و نقشه راه خود را نه در خیالات و ذهن خود، بلکه بر بستر مبارزات و جنبش های عینی درون جامعه صیقل می دهند و از بیان هدف نهایی خود نیز گریزان نیستند. آنها بر این امر واقف هستند که در همه جنبش های اجتماعی گرایشات مختلف طبقاتی با گفتمان های خود شرکت دارند و از این روی عمل خود را بر دفاع از منظری سوسیالیستی در جنبش های موجود در جامعه از قبیل جنبش کارگری، جنبش رهایی زن، جنبش رفع ستم ملی، جنبش دانشجویی، معلمان و فرهنگیان همراه، بازنشستگان، زیست محیطی و ... رقم می زنند و این رویکرد را با بیانی "همه با همی" و پوپولیستی پیش نمی برند.

کمونیستها نوآوری را با "نو که آمد به بازار، کهنه شود دل آزار" ترجمه نمی کنند، بلکه نو آوری را ادامه طبیعی دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی بر بستر مهیاتر طبقاتی دیده و خود و آرمانخواهیشان را با آن تطبیق می دهند. آن اندیشه ی علمی و اساسی که سراسر فلسفه کمونیسم مارکس و انگلس را که برخی "نوآوران" برای برداشتن و زدودن اندیشه ی آنان برنامه ریزی کرده اند بر این پایه است که: «سراسر تاریخ، عبارت بوده است از تاریخ مبارزه طبقاتی، مبارزه بین استثمار کنندگان و استثمار شوندهگان، بین طبقات حاکم و طبقات محکوم در مدارج گوناگون تکامل اجتماعی و نیز اکنون این مبارزه به جایی رسیده است که طبقه استثمار شونده و ستمکش دیگر نمیتواند از یوغ طبقه استثمارکننده و ستمگر رهایی یابد، مگر آنکه در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و ستم و مبارزه طبقاتی خلاص کند» (*).

مارکسیست ها، گزینه ی سوسیالیسی را به امری محال و دست نیافتنی و یا با توجیه "آرمانی زودرس" تعریف نمی کنند، بلکه سوسیالیسم را در شرایط کنونی برای رهایی بشریت یک ضرورت دانسته و بر اساس داده های موجود و بالقوه در درون جنبش های اجتماعی، با شرکت فعال در این جنبشها می کوشند این گزینه را به امری بالفعل تبدیل کنند. و این نه یک آرزو، بلکه واقعیتی ممکن و تنها راه خلاصی رهایی بشریت از یوغ بردگی سرمایه است.

(*)- انگلس، در پیشگفتار چاپ آلمانی مانیفست سال

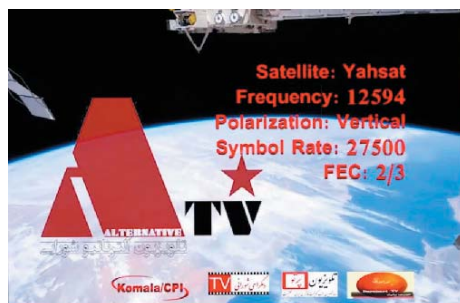
که در مرزها و یا در کشورهای طرف قرارداد اتحادیه برای جلوگیری از ورود پناهجویان به اروپا میگردد، بسته اند. برای آنان حفظ قلعه اروپا بسیار مهمتر از زندگی و مرگ میلیونها انسان است که اتفاقا در نتیجه سیاستهای همین دولتها از سرزمین هایشان کنده شده اند. اگر زمانی میلیونها انسان از سوریه، عراق، افغانستان و لیبی در نتیجه بمبارانهای غرب امپریالیستی آواره گشتند، اکنون باید شاهد آواره شدن اهالی اوکراین در جریان هجوم نظامی امپریالیسم روسیه بود. اینجا هم مردمی باید قربانی شوند تا جنگ وجدال و رقابتهای قدرتهای امپریالیستی به پیش برده شود. در این لحظه بشریت مترقی باید فریاد خود را علیه این جنگ و جنایت ها بلند کرده و پیام آور یک جهان انسانی گردد. راه پیمائیها و متینگ های اعتراضی در روزهای گذشته و بویژه در روزها آخر هفته در بیش از صد کشور جهان نوید این را میدهد که بشریت مترقی نمیخواهد تماشاگر خاموش این بربریت باشد.



خود را به موج های خروشان دریای مدیترانه سپارند. این دریا گورستان آبی پناهجویان است. تنها در شش ماه اول سال گذشته میلادی دستکم یک هزار و صد و چهل نفر در تلاش برای رسیدن به اروپا سوار بر قایق جان خود را از دست داده اند. البته آژانس پناهندگان سازمان ملل تعداد افرادی را که سال گذشته میلادی در این سفرها کشته و یا ناپدید شده اند بیش از دو هزار پانصد نفر اعلام کرده است. طبق تارنمای سازمان ملل تنها در فاصله سی آذر تا سوم دیماه امسال سه کشتی مملو از پناهجویان در دریای اژه و در تلاش برای رسیدن به اروپا از دریای مدیترانه و مسیر دریائی شمال آفریقا غرق شدند. زمانی هم که کشتیهای سازمانهای مدافع حقوق پناهجویان موفق به نجات غرق شدگان میگرددند، هنوز پایان فاجعه نیست. در اغلب موارد این کشتیها هفته ها در سواحل اروپا سرگردان میمانند تا بالاخره مجوزی برای لنگر انداختن بیابند. آنهایی هم که مسیر زمینی بالکان را انتخاب میکنند سالها در جنگلهای مرز بوسنی و کرواسی در آلونک های چوبی مخروبه در انتظار یافتن فرصتی برای عبور از مرز هستند. زمانیکه در آذر ماه خبر غرق شدن بیست و هفت پناهجو در جریان عبور از فرانسه به انگلستان در کانال مانش به مدیا راه یافت، شرم آورترین تصویر برای همه آنهایی بود که از صبح تا شام در مورد به اصطلاح ارزشهای اروپائی حنجره پاره میکنند. اما واقعیت این است که سران اتحادیه اروپا سالهاست که چشمان خود را بر فاجعه ای

و باید متوقف شود. او افزود که «رفتار خشونت آمیز و سوء استفاده از مهاجران و پناهجویان در مرزهای اروپا افزایش یافته و در برخی از موارد حتی موجب مرگ آنان شده است». آنچه را که در روز دوشنبه کمیسار عالی پناهندگان سازمان ملل اعلام کرد تنها تصویر بسیار کوچکی از تراژدی عظیم پناهجویان است. کافی است نگاه هایمان را به مسیر رسیدن پناهجویان به اروپا و به کشورهایایی که میلیونها پناهجو در آرزوی راه یافتن به اروپا منتظر فرصتی هستند، بیفکنیم تا بعد واقعی این بحران را ببینیم. زمانی که آمار غرق شدگان در آب های مدیترانه به مدیا راه می یابند، زمانیکه گزارش فروش پناهجویان در بازارهای لیبی رسانه ای میشوند، زمانیکه خیل عظیمی از پناهجویان در ترکیه به کار بردگی مزدی ناچیز کشیده میشوند، آن زمان معلوم میشود که چگونه سران اتحادیه اروپا چشمان خود را بر یک فاجعه انسانی بسته اند. بر اساس آمار اعلام شده از سوی کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل متحد، تنها در ترکیه در حال حاضر حدود سه میلیون و هفتصد هزار مهاجر سوری به سر میبرند. طبق آمار این نهاد، بیش از ۳۳۰ هزار مهاجر دیگر نیز که اغلب شان پناهجویان افغانستانی هستند، با آرزوی رسیدن به اروپا در ترکیه به سر میبرند. در این میان آنانی که از قاره آفریقا راهی اروپا هستند در واقع در زمین مین گذاری شده حرکت میکنند. آنان با پیمودن مسیرهای طولانی اگر بخت و اقبال همراهشان باشد و گرفتار باندهای موجود در میانه راه و یا بازار بردگان در لیبی نشوند، مجبورند که

تلویزیون حزب کمونیست ایران و کومه له برنامه های خود را به همراه تلویزیون های "دمکراسی شورایی"، "پرتو" و "برابری" بر روی کانال ماهواره ای "تلویزیون آلترناتیو شورایی" کانال مشترک نیروهای چپ و کمونیست بر روی ماهواره یاهسات پخش می کند.



ساعت پخش برنامه های تلویزیون حزب کمونیست ایران و کومه له به وقت تهران:

- آغاز برنامه ها، ۱۷،۳۰، پنج و نیم عصر
- تکرار بار اول، ۲۳،۳۰، یازده و نیم شب
- تکرار بار دوم، ۰۵،۳۰، پنج و نیم صبح
- تکرار بار سوم، ۱۱،۳۰، یازده و نیم قبل از ظهر

برای مشاهده مستقیم بیست و چهار ساعته کانال ماهواره ای تلویزیون های آلترناتیو شورایی (کانال مشترک نیروهای چپ و کمونیست) به سایت حزب کمونیست ایران مراجعه کنید و یا روی لینک زیر کلیک نمایید. <https://alternative-shorai.tv/>

● نیروهای اسلام سیاسی در خاورمیانه و چالش‌های پیش‌رو



یکی از نیروهای سیاسی که در طول نیم قرن اخیر در صحنه‌ی سیاسی خاورمیانه حضور پررنگ داشته، نحله‌های مختلف جریان اسلام سیاسی بوده است. تحولات بیشمار سیاسی و اجتماعی که در این منطقه حادث شده‌اند و نیز انعکاس گسترده و بلاواسطه‌ی آن در مقیاس بین‌المللی، کم‌وبیش حول نقش‌آفرینی نیروهای سیاسی اسلام‌گرا رقم خورده‌اند. این منطقه اکنون در آتش جنگ‌های خونین و مرگ‌بار فرقه‌ای و مداخلات نظامی دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه می‌سوزد و به تبع آن، به میدان تاخت‌وتاز جریانات میلیشیای اسلام‌گرا تبدیل شده است. دهه‌هاست که این جریانات متحجر به صورت پارادوکسیکال، گاهی در خدمت و هم‌سویی با قدرت‌های امپریالیستی و گاهی در تقابل و تضاد نیم‌بند با آنان، به بازیگران اصلی در ساخت سیاست‌های ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و جهانی درآمده‌اند.

ظهور قارچ‌گونه‌ی این جریانات در برهه‌ی‌های مختلف تاریخی و حضورشان در جنبش‌های سیاسی و یا کسب قدرت سیاسی در برخی کشورها و تحمیل سیاست‌های ارتجاعی و شرایط استبدادی و اختناق‌زده بر جامعه، برآیند رشد و گسترش نظام سرمایه‌داری و پیامدهای آن بر مناسبات اقتصادی و اجتماعی و نیز رقابت‌های ژئوپلیتیکی و کشمکش میان قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای بوده است. متأخرترین نمونه‌ی آن بازگشت مجدد نیروهای ارتجاعی طالبان در افغانستان به قدرت سیاسی از طریق بندوست قدرت‌های امپریالیستی غرب و تبدیل کردن این جامعه به جهنمی تاریک برای اکثریت مردم رنج‌دیده است.

هرگاه از اصطلاح «اسلام سیاسی» استفاده می‌کنیم، مرادمان طیف‌های ناهم‌گونی از جریانات سیاسی و جنبش‌های اجتماعی است که از درون رشد و تکوین مناسبات سرمایه‌داری و در نتیجه‌ی خلاء سیاسی - ایدئولوژیک در جوامعی اسلامی سر بر آورده و در صدد تسخیر قدرت سیاسی بوده‌اند تا از این طریق دستورات و عقاید اسلامی را در گسترده‌ترین

شکل ممکن بر جامعه اعمال کنند. نطفه‌های فکری و نظری اسلام سیاسی از واپسین سال‌های سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم و از درون شرایطی سر بر آوردند که فرآیند مدرنیزاسیون و تکوین و توسعه‌ی سرمایه‌داری، شانه‌به‌شانه‌ی سلطه‌گری امپریالیسم، این جوامع را دست‌خوش دگرگونی‌های بنیادینی قرار دادند. این تحولات از یک‌سو به زوال طبقات پیشین در نظام فنودالی، از جمله به‌حاشیه راندن روحانیون مذهبی و نمایندگان لایه‌های میانی خرده‌بورژوازی سستی از مناصب حقوقی و اجرایی این کشورها بود که واکنش سیاسی و اجتماعی آن‌ها را برانگیخت و پیش‌زمینه‌های عینی ظهور اسلام سیاسی را پی ریخت. این نیروها در مخالفت با بورژوازی و هراسان از ازکف‌رفتن منافع و جایگاه طبقاتی‌شان و نیز ناتوان از ارائه‌ی چشم‌اندازی روشن برای آینده، واپس‌گرایی اتوپییایی را به افق سیاسی خود تبدیل می‌کنند.

با این وجود، اندیشه‌های نوظهور اسلام‌گرا نتوانستند تا نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم در ساحت قدرت سیاسی نقش‌آفرینی کنند. یک نقطه‌عطف مهم تاریخی که جریان اسلام سیاسی را به صحنه‌ی سیاست و تسخیر قدرت سیاسی کشاند، تحولات مربوط به انقلاب ۵۷ در ایران و جنگ داخلی در افغانستان بود.

با عطف توجه به این واقعیت که ستون فقرات پایگاه اجتماعی جریان اسلام‌گرای شیعه در ایران، خرده‌بورژوازی سستی (به‌خصوص بازاریان و آخوندها) بود، پاگرفتن این جریان نیز واکنشی بود به دگرگونی‌هایی که رشد و گسترش سرمایه‌داری، اصلاحات ارضی و فرایند مدرنیزاسیون پدید آورده بود. اما یکی از فاکتورهای مهمی که اسلام‌گرایان را در سال ۵۷ به قدرت رساند، دخالت قدرت‌های امپریالیستی غرب در سرنوشت این انقلاب بود. در دوران «جنگ سرد»، نیروهای مترقی و چپ برای آمریکا و هم‌پیمانانش تهدیدی جدی محسوب می‌شدند. رقابت و کشمکش میان بلوک غرب و شرق، زمینه‌های حمایت و پشتیبانی غرب به رهبری آمریکا از جریانات اسلام سیاسی را فراهم نمود. سیاست مقابله با بلوک شرق و کل جنبش کمونیستی، به انحای مختلف با حمایت از نیروهای واپس‌گرا و ضدکمونیست، یعنی پشتیبانی از جریانات اسلام‌گرا در ایران، افغانستان و کشورهای عربی به پیش برده می‌شد.

حمایت از اسلام‌گرایان در ایران و پشتیبانی آن



بر نمی‌دارد و نه تنها ضدسرمایه‌داری



روز جهانی زن، روز اعتراض به فرودستی، تحقیر و سرکوب نیمی از جامعه بشری است. بیائید در این روز همصدا با همه انسانهای آزاده سراسر دنیا به این فرودستی، به این تحقیر و سرکوب در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی صدای اعتراض خود را رساتر از همیشه بلند کنیم و فریاد زنیم:

این فرودستی را نمی‌پذیریم، انسانها برابرند و از تبعیض و نابرابری بر اساس جنسیت بیزاریم. فریاد برآوریم که تحقیر و سرکوب زنان، بی‌حرمتی آشکار هر روزه جمهوری اسلامی به زنان را نمی‌پذیریم و خواهان آزادی و پاسداری از حرمت و کرامت انسانها هستیم. فریاد برآوریم که حجاب اجباری این سمبل بردگی و اسارت زن باید برچیده گردد. قوانین کهنه و ضدبشری که زنان را از مردان جدا می‌کند باید لغو گردد، برتری مردان بر زنان در خانه و جامعه و محیط کار باید از میان برداشته شود.

در روز جهانی زن همه جا در اجتماعات بزرگ و کوچک خود نشان دهیم که ما برای پایان بخشیدن به نابرابریها و بی‌حقوقی‌ها و در راه تحقق آرزوهای بشری همچنان با عزم اراده محکم گامهای استوار خویش برآهیم.

زنده باد اتحاد زنان و مردان برابری طلب
گرامی باد ۸ مارس روز جهانی زن

نیستند، بلکه عمیقاً غیرانقلابی‌اند، و به‌گواه تاریخ، مبارزه‌ی کارگران برای بهبود شرایط زیست خود و گام برداشتن‌شان به‌سوی انقلاب را با قهوه‌ی قهریه پاسخ داده‌اند. نوسانات سیاسی و امیال بینابینی‌شان در فرآیندهای تاریخی، تنها به دلیل ناکامی‌های سیاسی و بی‌افقی‌شان در میدان عمل است. آن‌گاه که اوضاع بر وفق مرادشان بچرخد، نه‌تنها با مناسبات سرمایه‌داری و سیاست‌های امپریالیستی در تقابل و تضاد قرار نمی‌گیرند، بلکه تجربه‌ی تاریخ مصداق این حقیقت است که از هیچ کوششی جهت ماندگاری و استمرار نظام طبقاتی سرمایه‌داری فروگذاری نمی‌کنند.

یکی دیگر از فاکتورهایی که موجبات ظهور و قدرت‌گیری نیروهای مختلف اسلام‌گرای سیاسی را فراهم آورده است، بحران و نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی در جامعه است. فقر و فلاکت، گرسنگی و بیکاری و جنگ و آوارگی هستی اجتماعی کارگران و فرودستان را به ورطه‌ی نابودی می‌کشاند و از دل این اوضاع، اعتراضات و جنبش‌های اجتماعی سر برمی‌آورند. فراهم می‌شود. واضح است که نیروهای ملیشیای اسلام‌گرا هم‌چنان در صحنه‌ی سیاسی در خاورمیانه حضور دارند و بسیاری از آنها از پشتیبانی قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های ارتجاعی منطقه برخوردارند. بنابراین تنها با تلاش در راستای افشای همه‌جانبه‌ی جریان‌ات اسلام سیاسی و نیز بسیج و سازماندهی در میان کارگران و زحمتکش‌ان و تبلیغ و ترویج سیاست‌های پیشرو و سوسیالیستی، قادر خواهیم بود عرصه را به روی نیروهای ارتجاعی تنگ کنیم و تمهیدات به حاشیه راندن آن‌ها را تسهیل نماییم. حضور پررنگ و تاریخی نیروهای چپ و سوسیالیستی در کردستان، تجربه‌ی درخشانی است که هرگاه کمونیست‌ها و آزادی‌خواهان رهبری و هدایت مبارزات اجتماعی را در دست بگیرند، جایی برای عرض‌اندام و نقش‌آفرینی اسلام سیاسی باقی نخواهد بود.

کومه له،
سازمان کردستان حزب کمونیست ایران

www.komala.co



حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



از سایت‌های
حزب کمونیست
ایران
و کومه له دیدن
کنید!